نگاهی بر شیوه ترجمه

Էդիկ Բաղդասարյան
(Էդ. Գերմանիկ)

Ակնարկ Թարգմանության հիմունքների
(Պարսկերեն)

ادیک باغداساریان

(ا. گرمانیک)

Some Notes on Translation Technics
(in Persian)

By:
Edic Baghdasarian
(Ed. Germanic)

ISBN : 978-1-927860-24-3

WWW.Edic-Baghdasarian.com

سخنی چند در باره ترجمه

گفتاری کوتاه در باره علم و فن ترجمه

ادیک باغداساریان

(ا. گرمانیک)

ISBN : 978-1-927860-24-3

تورونتو۱۳۹۳

«ترجمه گل سرخی است پشت شیشه»[1]

[1]- از گفته های هوانس تومانیان، شاعر و نویسنده نامدار ارمنی (۱۹۲۳-۱۸۶۹م.).

فهرست

سخن آغاز

آیا هرگز اندیشیده ایم که تا چه حد مدیون مترجمان در ترجمه انواع گوناگون متون هستیم؟ آنچه مسلم است، این است که شمار کسانی که ارزش کار ترجمه فنی و مطلوب را به نیکی درک می کنند و به آن ارج می نهند از شمار کسانی که این واژه برایشان بیگانه است بسیار اندک تر و شاید گفت بسیار ناچیز در حد صفر است.

چند در صد مردمان بخشی از روزگار خود را صرف مطالعه متون بومی و متون ترجمه شده می کنند؟ چند نفر از اینان به ارزش کار ترجمه آگاهی دارند و آن راستایش می کنند؟ چند نفر از آنان فرق میان ترجمه درست و ترجمه نادرست را می دانند و آن را تمیز می دهند؟ باز هم شوربختانه باید تعداد آنان را بسیار کم و اندک انگاشت.

پس این چه بیماری است که گریبانگیر گروهی مترجم شده، گر چه بسیاری از آنان این کار را برای امرار معاش انجام می دهند و گروهی نیز برای تنویر افکار همگانی و در راه خیر و صلاح جامعه به قول معروف در «راه خدا» دست به این کار می زنند.

در باره ترجمه نقطه نظرات گوناگونی وجود دارد. ترجمه فن است؟ هنر است؟ یا صنعت است و یا علم؟

به گمان ما ترجمه همه آنهاست، هم علم است، هم هنر است و هم فن و صنعت. بنابه فرهنگ ارمنی شناسی چاپ ارمنستان (۱۹۸۷) تالیف ه. پتروسیان، ترجمه عبارت است از نگارش دوباره متن نوشتاری یا گفتاری به زبانی دیگر.

فرزانه فرح زاد می گوید: «تعریف دقیق و فنی ترجمه کار چندان ساده ای نیست. بیشتر تعریف هایی که تاکنون به دست داده اند غالباً آن قدر کلی و نظری است که عملاً هیچ گرهی از مشکلات مترجمان در کار ترجمه نمی گشاید... امروز، بسیاری از صاحبنظران براین عقیده اند که مترجم خوب کسی است که زبان مبداً و زبان مقصد و موضوع متن مورد ترجمه احاطه داشته باشد»[1]. او در ادامه می نویسد: «ترجمه خوب را ترجمه ای می دانند که در آن مترجم توانسته باشد برای متن زبان مبداء نزدیک ترین و مصطلح ترین معادل را در زبان مقصد بیابد. در چنین ترجمه ای نخست انتقال درست معنا مهم شمرده می شود، سپس رعایت سبک»[2].

این گفتارها نیز بسیار پسندیده اند.

ترجمه صحیح و درست کدام است؟ ترجمه باید با متن اصلی صمیمی و امانت دار باشد، مترجم مجاز نیست در متن دست ببرد و نظـــــرات خود را می تواند در زیر نویس بیان نماید. در یک کلام ترجمه باید حتی الامکان رنگ

[1]- فرزانه فرح زاد. نخستین درسهای ترجمه. تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۰. چاپ دوم، ص ۳.

[2]همانجا.

و بوی متن اصلی را داشته باشد و بویژه در متون علمی و تاریخی باید جزء جزء متن اصلی در ترجمه بیان گردد[۱].

ویکی پدیا، دانشنامه اینترنتی چنین ادعا می کند: «صنعت ترجمه یا برگردان کار خطیر و دشوار درک و تفسیر موضوعات، معانی و مفاهیم پدید آمده در یک زبان (زبان مبداء) و سپس انتقال، معادل یابی و بازسازی آنها در زبانی دیگر (زبان مقصد) را بر عهده می گیرد.

در باره ترجمه و انواع و سبک های آن اندیشمندان بسیاری نظرات خود را ابراز داشته اند و کم و بیش همه آنها به یک مفهوم اشاره می کنند. از نامدارترین افراد می توان از گوته، یاکوبسون، بنیامین، هوانس تومانیان، اکماجیان، هنری، کتفرد، مارگارت کوک، هورنبی، ای. نیدا، استیلر، تیلور، محمد جواد میمندی نژاد، نصرالله پور جوادی، آ. کارتلیج، کریستوفر کاسپارک، آندرو ویلسون، هاچینز، سوزان باسنت، ز. هیگ، ژیله مناژ، ادوارد بالسرزان، آنتوان برمان، فرانچسکا بیلیانی، ج. کهن، علی درویش، دانیل گوادک، ل. کلی، تیم پارکس، مرلین رز، فردریخ اشلایر ماخر، نورمن سیمز، لونس ونوتی و بسیاری دیگران نام برد که با بیان نظرات خود علمی را پدید آورده اند که باید آن را «علم ترجمه» قلمداد کرد، گرچه این اصطلاح در زبان فارسی بخوبی جا نیفتاده است لیکن در برخی زبان های دیگر (چون ارمنی «تارگماناباﻧﻮتیون» **Targmanabanutyun**) علم ترجمه به عنوان یک رشته علمی مورد استفاده قرار می گیرد. فرهنگ ادبی ارمنی تالیف پروفسور فقید ادوارد جرباشیان و ه. ماخچانیان تئوری ترجمه را چنین تعریف می کند:

[۱]- دیدار با ا. گرمانیک. ماهنامه لویس، شماره ۵۰-۴۸. فروردین ماه ۱۳۸۱.

«علمی است برای اصول و روشهای برگردان متون هنری و علمی از یک زبان به زبان دیگر. تئوری ترجمه روشهای بیان معادل یک متن در زبانی دیگر را بیان می کند. تئوری یا نظریه ترجمه ارتباط تنگاتنگ با ادبیات شناسی و زبانشناسی دارد[۱]».

شایان یاآوری است که در برخی فرهنگ ها مدت های طولانی بر این باور بودند که کار ترجمه امری زیان آور است. برخی مایل نیستند که از زبان آنان اثری ترجمه شود به بیان روشن تر آن کار را خیانت می انگارند[۲]. (از گفته های والتر بنیامین) و برای مردم مضر می دانستند. جالب است که نگارنده سطور در سال ۱۹۸۱ دو جلد کتاب تاریخ ارمنستان به زبان فارسی ترجمه و منتشر نمود و قشر سنتی واپسگرا، محجر و بی کفایت حاکم بر جامعه ارمنی ایران به رهبری حزب فاشیست داشناک، همین برخورد را با انتشار این کتاب انجام داد و صدها جلد از کتابها را در جلفای اصفهان آتش زد و مترجم را در لیست سیاه خود قرار داد.

نیز جالب توجه است که هم جامعه ارمنی ایران و هم خوانندگان ایرانی فارسی زبان استقبال بی نظیری از این دو جلد کتاب نشان دادند و به همین علت چاپ اول آن کمتر از یک ماه نایاب شد و چندین بار بعد آن به چاپ های بیشتر رسید.

نادانی و حماقت بیشتر از این غیر قابل تصور است. این اصل در طول تاریخ به اثبات رسیده است که هر قدر ملل و اقوام مختلف، دور و نزدیک

---

[۱]- فرهنگ ادبیات. ا. جرباشیان و ه. ماخچانیان. ایروان: ۱۹۷۲. ص ۱۱۷-۱۱۶.

[۲]- موریس بلانشو. در باره ترجمه. هفته نامه 168zham . ۱۵ مه ۲۰۱۴.

بیشتر با تاریخ و فرهنگ یکدیگر آشنایی یابند همانقدر نیز می توانند به رفاه و زندگی معنوی و مادی بهتری نایل آیند و در هنگام نیاز هر یک به یاری دیگری بشتابد زیرا از دردها و رنجهای دیگران آگاهی یافته است.

شگفتا که امروزه همان گروه یاد شده خود گاهی ترجمه های فارسی منتشر می کند.

نظریه های واپسگرایان در همه اعصار تاریخ و در میان همه ملل و مناطق جغرافیایی مردود و محکوم شده اند. پس باید به ارزش والای کار مترجمان ارج نهاد و نه تنها برای آنان کف زد بلکه آنان را مورد پشتیبای مالی و معنوی واقعی قرار داد تا بتوانند در کمال آسودگی به خلاقیت بپردازند و آثاری را ترجمه کنند که ملت ها و اقوام را هر چه بیشتر به یکدیگر نزدیک تر کنند.

پیرامون واژه ترجمه

واژه «ترجمه» (تازی) در پارسی میانه یا پهلوی «ترگمان» به معنی مترجم به کار رفته است و در زمان ارمنی که پیوند نزدیکی با پهلوی دارد نیز این واژه به صورت «تارگمان» به معنی مترجم، ترجمه به کار می رود اما در زبان ارمنی امروزی واژه تارگمانوتیون(ترجمه)، تارگمانیچ (مترجم) مصطلح است. در پارسی سره از واژه های «پچواک» و «برگردان» به جای ترجمه استفاده می شوند. حال ببینیم در چند زبان دیگر چه واژه هایی برای آن بکار می رود:

ارمنی **Targmanutyun**
انگلیسی **Translation**
فرانسه **Traduction**
آلمانی **Ubersetzung**
روسی **Pirivot**
عربی **Tarjama**
چینی **Fanyi**
اسپرانتو **Tradukado**
گرجی **Targmani**
یونانی **Metafrasi**

هندی **Anuvada**

ایتالیایی **Traduzione**

ژاپنی **Honyaku**

کره ای **Beon-yeog**

لاتین **Translation**

اسپانیایی **Traduccion**

ترکی **cheviri**

انواع ترجمه

ترجمه از دیدگاه های مختلف انواع مختلف دارد.

الف:

- **ترجمه نوشتاری** (Translation)
- **ترجمه گفتاری** (Interpretation)

ب: ترجمه با توجه به روشی که مترجم انتخاب می کند عبارتند از:

۱- **ترجمه لفظی**، ترجمه کلمه به کلمه.

۲- **ترجمه معنوی**، که بهترین نوع ترجمه است.

۳- **ترجمه آزاد**، در این نوع ترجمه، مترجم خود را به عبارت و جملات زبان مبداء مقید نمی سازد و به دلخواه خود دست به

تغییراتی می زند تا در زبان مقصد مناسب تر و قابل درک تر بیان گردد.

۴- **ترجمه داستانی یا روایتی**، گاهی ممکن است که مترجم مفهوم و ریشه متن را گرفته و آن را به شکل داستان بیان کند.

از نظر فنی می توان ترجمه را به دسته های زیر تقسیم کرد:

۵- **ترجمه هنری**، شامل ترجمه قطعات ادبی، شعر، نثر و رمان و داستان. در این نوع ترجمه مفهوم نوشته در درجه اول اهمیت قرار دارد و جملات الزاماً نباید در هر دو زبان با هم تطابق دستوری و زبانی داشته باشند، بلکه جمله زبان مقصد باید مفهوم زبان مبداء را به خوبی بیان کند. در این نوع از ترجمه ها گاهی اجزاء جملات دو زبان کلاً متفاوت هستند اما هر یک در زبان خود دارای معنی همسان بوده از این نظر کاملاً مفهوم به مشابهی دلالت می کنند. از جمله می توان رباعی خیّام را که فیتز جرالد ترجمه کرده به عنوان نمونه بیان کرد:

بر چهره گل نسیم نوروز خوشست — در صحن چمن روی دل افروز خوشست
ای دی که گذشت هر چه گویی خوش نیست — خوشباش وز دی مگو که امروز خوشست

Ah, but my computations, people say,
Have squared the year to human compass, eh?
If so, by striking from the calendar
Unborn to-morrow, and dead yesterday

(Fitzgeral)[1]

[1]- رباعیات خیّام. تهران: برادران کاشانی، ۱۳۴۳. ص ۵۳۳.

ترجمه ممکن است منظوم باشد یا منثور و هر چه به اصل نزدیک تر باشد بهتر است[۱]:

یزید بن معاویه گوید:

شمسیه کرم برجها قعرونها و مشرقها الساقی و مغربها فمی

خاقانی این شعر را به این صورت به فارسی برگردانده است:

بی آفتاب زرفشان جام بلورش آسمان
مشرف کف ساقیش دان مغرب لب یار آمده

ترجمه هنری، برگردان یک اثر ادبی از زبانی به زبان دیگر است که شامل محتوا، ساختار، تصاویر زبان مبداء در زبان مقصد می گردد.

ترجمه در کلیه زمینه های زندگی اجتماعی و فرهنگی به کار می رود اما کاربرد آن در ادبیات هنری بسیار پیچیده و دشوار به نظر می آید. مهمترین دشواری آن است که مفهوم ادبی باید با ویژگی های هنری توام باشد. بدون آسیب رساندن به مفهوم، باید مفاهیم استعاری جمله ها و واژه ها، قدرت و جلای هنری و فرضیات به خوبی بیان گردند. یکی دیگر از دشواری های ترجمه هنری با در نظر گرفتن ساختار و روانی زبان در عین حال ترجمه باید ویژگی های ملی متن اصلی را بیان نماید.

در ترجمه شعری علاوه بر نکات یاد شده باید به ویژگی های وزنی و قافیه ای و دیگر ویژگی های شعری توجه نمود. البته این امر تا حدی امکان

[۱]- دکتر زهرای خانلری (کیا). فرهنگ ادبیات فارسی دری. تهران: ۱۳۲۸. ص ۱۳۵.

پذیر است که زبان مقصد دارای چنین قابلیت هایی باشد. از نمونه های بارز و عالی ترجمه هنری باید به ترجمه های ارمنی پوشکین توسط هوانس تومانیان و ترجمه های شکسپیر توسط هوانس ماسهیان از دولت مردان ادیب ارمنی ایران اشاره کرد. زمانی که آثار پوشکین را به ارمنی مطالعه می کنید کلاً احساس می کنید که متن اصلی در آغاز به زبان مقصد (ارمنی) نوشته شده است و جملات و واژگان کاملاً حس صمیمیت را برمی انگیزند و می اندیشید که این نوشته مربوط به خود تومانیان است. تومانیان و ادبای دیگری از این دست توانسته اند گلی را که پشت شیشه قرار داده نه تنها تصویر و نگاره زیبای آن را به زبان مقصد رهنمون گردند بلکه بوی خوش آن را نیز همراه نگاره آن با زبردستی کامل به زبان مقصد منتقل نمایند.

گاهی ترجمه های هنری با استفاده از زبان میانجی انجام می گیرند. از جمله برخی از ترجمه های متون ارمنی به فارسی که مترجم چون به زبان فرانسه یا انگلیسی یا روسی یا آلمانی آشنایی دارد لذا متن ترجمه شده به این زبان ها را برای ترجمه به فارسی به کار می برد. یک نمونه بارز از این گونه ترجمه ها ترجمه هایی هستند که در زمان حکومت شوروی انجام می شدند. از آنجا که ادبیات جهان تقریباً بطور کامل به زبان روسی ترجمه شده بودند، لذا برای ترجمه آنها به زبان های ملل مختلف شوروی، متن ترجمه روسی مورد استفاده قرار می گرفت.

نگارنده بر این باور است که حتماً باید برای ترجمه یک اثر آن را از زبان اصلی به زبان مقصد ترجمه نمود. ترجمه از یک متن ترجمه شده باعث کاهش کیفیت، دقت، ویژگی های ترجمه، رنگ و بو و قومیت و ویژگی های

ملی متن اصلی می گردد. باید در ترجمه نام کسان را آنگونه که در زبان اصلی تلفظ می گردد عیناً بکار برد (به استثناء متون باستانی و نام های قدیم مانند ارسطو ، اقلیدس ، یوحنا که امروزه در ارمنی به صورت هوهانس در انگلیسی جان ، در آلمانی یوهان است و نمونه هایی از این دست) اما نام مکان ها حتماً باید به صورت و شکلی که در زبان مقصد رایج است بکار رود.

یکی از ترجمه های بسیار ناموفق از این دست را باید ترجمه فارسی «سوگنامه نارک» اثر گریگور نارکاتسی داشت. مترجم این اثر نخست این که این شاهکار ادبی را ناقص ترجمه کرده بود، دوم این که نام جاها و مکان ها و اشخاص را بصورت های ارمنی نگاشته بود. قابل ذکر است که نارکاتسی اشارات فراوانی به کتاب مقدس می کند. لذا مترجم باید معادل های فارسی بکار رفته در ترجمه فارسی کتاب مقدس را به کار می برد (این کار به عهده ویراستار یعنی نگارنده سطور قرار گرفت). خواننده فارسی زبان نمی تواند «هابت» یا «هوهانس»، «غوکاس» و غیره را به این شکل بشناسد، او می تواند شکل فارسی آنها را که در کتاب مقدس فارسی آمده درک کند (یافث، یوحنا، لوقا و غیره)[1].

باید توجه داشت که برخی از ملل دارای پیشینه بسیار طولانی در ترجمه دارند لذا فرزندان امروزی آن ملل به هیچ وجه مجاز نیستند که از سنن و شیوه ها و تجربیات پیشینیان خود بهره نبرند. از این گونه ملل باید ارمنیان را نام برد که از سده پنجم میلادی تا کنون پیشینه بسیار غنی در امر ترجمه به جای گذارده اند. بسیاری از ترجمه های ارمنی متون یونانی اروپایی جزو

[1]- سوگنامه نارک. ترجمه آزاد ماتیان. ویراستار ا. گرمانیک. تهران: ۱۳۶۶.

شاهکارهای ترجمه در دنیا باید قلمداد شوند، زیرا زبان ترجمه چنان صمیمی و پرمفهوم و بیانگر کامل متن اصلی هستند که خواننده هیچگونه احساس بیگانگی به خود راه نمی دهد.

البته باید اذعان داشت که ترجمه های ارمنی و فارسی از پیشینه طولانی برخوردار نبوده اند، لذا نمی توان از مترجمان ارمنی- فارسی خرده گرفت، لذا باید تلاش فراوانی صورت داد تا این نقیصه جبران گردد. اگر واژگانی در زبان مبداء یافت شوند که معادل در زبان مقصد ندارند، چاره ای جز نگارش همان واژگان بصورت زبان مبداء وجود ندارد. البته گاهی می توان به جای آن یک واژه یک عبارت بکار برد که مفهوم آن واژه را می رساند و اگر مترجم زبانشناس ماهری باشد می تواند با استفاده از اصول ساخت واژگان در زبان مقصد واژه ای نو پیشنهاد کند و در آینده در صورت مقبولیت از طرف جامعه، به واژه نامه نوشتاری آن زبان افزوده شود. البته این کاری دشوار و مستلزم تخصص و آگاهی کامل از اصول زبانی و زبانشناسی است. در کشورهایی که آکادمی زبانشناسی فعال دارند این گونه مراکز فعالیت چشمگیری در پدید آوری واژگان نو صورت می دهند و به یاری مترجمان می شتابند.

۶- **ترجمه متون علمی و تخصصی:** اینگونه ترجمه ها حتی الامکان باید هم واژه به واژه باشند و هم مفهوم متن اصلی را کاملاً برسانند. در اینگونه ترجمه ها باید دقت فراوانی در انتخاب واژگان بکار برد زیرا در غیر اینصورت متن ترجمه شده از ارزش

علمی و اجتماعی محروم می گردد. ترجمه متون حقوقی و مدنی نمونه بارزی از اینگونه ترجمه ها هستند، چه اگر حتی یک واژه پس یا پیش شود مفهوم حقوقی آن مخدوش می گردد. لذا اینگونه ترجمه ها بسیار حساس و مشکل هستند.

در ترجمه های تخصصی از جمله ترجمه متون تاریخی قدیم نکات فراوانی را باید رعایت نمود. اگر تاریخنگار سده پنجم یک نام مکان یا شخص را به گونه ای متفاوت از امروز بکار برده است حتماً باید گونه بکار رفته از متن اصلی در ترجمه قید شود، چه این دگرگـــونی نام می تواند موضوع مورد بحث کارشناسان تاریخ و زبانشناسان باشد. برای نمونه باید از کاربرد نام «دماوند» در «تاریخ ارمنیان» اثر موسی خورنی یاد نمود. خورنی این کوه را بصورت «دمباوند» قید کرده است، اما یک مترجم ناشی چون پروفسور نعلبندیان آن را «دماوند» ترجمه کرده است بدون توجه به اینکه این «ب» در دمباوند شاید برای مورخان و زبانشناسان موضوع پژوهش و کلیدی برای گشایش رمزی باشد.

نگارنده سطور همان کتاب را بنا به توصیه اساتید مختلف به فارسی امروزی ترجمه نمود. (ترجمه نعلبندیان بسیار معرب و دور از زبانشناسی امروزی فارسی بود) و هم شکل اصلی نام ها در متن خورنی را در ترجمه قید نمود و هم معادل امروزی را در زیر نویس ها بیان کرد[1].

---

[1]- دیدار با ا. گرمانیک. ماهنامه لویس، شماره ۵۰-۴۸. فروردین ۱۳۸۱.

برخی از مترجمان بی تجربه یا فاقد دانش کافی برخی واژگان را عیناً از زبان مبداً به زبان مقصد منتقل می کنند، این در حالی است که در زبان مقصد معادل هایی برای آن واژگان وجود دارد. این کار بسیار غیر علمی و غیر تخصصی است و باید از آن اجتناب ورزید.

وابستگی علم ترجمه با علوم دیگر

علم یا فن ترجمه در وهله نخست یک فرآیندزبانشناسی است لذا این فن را باید در نظام زبانشناسی در نظر گرفت. افزون بر آن فن ترجمه با علوم دیگری چون بررسی های تاریخی و ادبی مرتبط است.

به بیان بهتر فن ترجمه یکی از فرآیندهای مهم زندگی انسان است و لذا با همه علوم و فنونی که انسان در زندگی خود از آنها بهره می جوید، وابستگی دارد.

ترجمه با علم ارتباطات روابط تنگاتنگ دارد زیرا که یکی از اهداف ترجمه ایجاد ارتباط میان دو طرف است. بنابراین ترجمه با ویژگی های دو زبان سرو کار دارد مانند دستور زبان، ذخیره واژگان، سبک و شیوه نگارش و جز اینها.

آنان که دست اندکار ترجمه هستند نیاز مبرمی به آشنایی هرچند سطحی با کلیه علوم دیگر دارند. از جمله تاریخ، جغرافیا، سیاست، اقتصاد، جامعه شناسی، روانشناسی، مردم شناسی، زبانشناسی، زبان های بین المللی، پیشینه تمدن بشری و جز اینها.

ترجمه ماشینی

در چند دهه اخیر تلاش فراوانی جهت انجام ترجمه به یاری دستگاه های مختلف به ویژه رایانه صورت گرفته است. رایانه های امروزی امکانات وسیعی در حفظ و نگهداری داده ها و اطلاعات دارند چیزی که حافظه انسانی در انجام آن ناتوان است: میلیون ها و میلیادرها واژه و متن و جمله.

با این حال با وجود تلاش فراوان طراحان و برنامه نویسان ، برنامه های مترجم کامپیوتری به هیچ وجه نمی توانند با توان انسان در ترجمه درست و بی نقص متون رقابت کنند. اکنون برای اکثر زبان های دنیا برنامه های مترجم تهیه شده است اما گاهی ترجمه های انجام شده توسط این برنامه ها بسیار مضحک و بلااستفاده است.

این برنامه ها وسیله ای بسیار خود برای ترجمه واژگان هستند اما در انجام ترجمه جملات و بویژه متون ادبی کامیابی بسیار اندکی دارند.

از سالها پیش در ایران نیز تلاش می شد برنامه مترجم فارسی (انگلیسی به فارسی) تهیه شود و نگارنده سطور نیز یکی از مشاوران ارشد این پروژه بود. کار انجام شد و برنامه تهیه گردید. این برنامه تحت عنوان «مترجم پارس»[1] به بازار ارائه شد و گرچه بطور نسبی ترجمه قابل قبولی انجام می دهد اما متن ترجمه شده باید حتماً توسط یک نفر مترجم بازنگری و بازنویسی شود.

1- www.parstranslator.net

چند نمونه از ترجمه های انجام شده بوسط این برنامه به فرار زیر است:

دارم به مدرسه می روم.(ترجمه خوب) I am going to school.

I رفتن به مدرسه هستم. (ترجمه توسط گوگل)

By tomorrow at this time I will have translated my history book.

تا فردا در این زمان من کتاب تاریخم را ترجمه خواهم کرد.

(فردا تا این موقع ترجمه کتاب تاریخم را تمام کردم).

ترجمه توسط گوگل: فردا در این زمان من به کتاب تاریخ را من ترجمه کرده اند.

اما اگر یک متن سخت تر را به برنامه بدهیم نتیجه چنان هم خوب نخواهد بود. حال شعری از سعدی را در نظر بگیریم:

بنی آدم اعضای یک پیکرند — که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار — دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی — نشاید که نامت نهند آدمی

ترجمه انگلیسی آن که توسط سیاوش بختیاری انجام شده بقرارزیر است:

Humans are ingredients of the same potion,
Thus are similar in their creation,
If one ingredient feels the pain,
Other ingredients will not restrain,
If you are careless about humans sufferings,
You’re not deserved to be called human being.

اگر چه این ترجمه چندان هم ادبی و زیبا نیست اما ترجمه ماشینی آن افتضاح است:

انسانها جزء ها هستند همان thus هست همانند در احساس هایک جزء if، آفرینششان، معجون.
خود درد، جزء های other، باز نخواهند داشت if شما در باره بی دقت راجع به دردها انسانها در باره شما هیچ، deserved انسانها، صدا زده شده اند.

گر چه تلاش فراوانی توسط شرکت مبناسیستم (که نگارنده نیز از مشاوران آن بود) صورت گرفت لیکن نتیجه کار همین است که ملاحظه فرمودید.

اکنون همان شعر سعدی را به یک برنامه مترجم بسیار معروف یعنی مترجم گوگل می دهیم: نتیجه این است:

انسان مواد تشکیل دهنده از دارو یا زهر آبکی هستند،
بنابراین در ایجاد آنها مشابه هستند.
اگر یکی از مواد تشکیل دهنده احساس درد،
مواد تشکیل دهنده دیگر نمی خواهند بگیرد،
اگر شما بی دقت در مورد انسان رنج هستند.
شما سزاوار نمی شود به نام انسان.

امیدوارم روح سعدی از این ترجمه ها ناآگاه باشد.

از جمله مترجمان فارسی (انگلیسی-فارسی) می توان نمونه های زیر را نام برد.

۱- مترجم پارس-محصول شرکت مینا سیستم
Parstranslator.net www.

۲- متجم گوگل(Google) **translate.google.com**

۳- مترجم هوشمند **www.dictionary-farsi.com** که متن هم ترجمه می کند (تقریباً قابل استفاده نیست).

۴- مترجم بابلون **translation.babylon.com**

۵- مترجم استارز **www.stars21.com/translator/farsi**

۶- لگزیلوکوس **www.lexilogos.com**

توصیه می شود تنها از فرهنگ های لغت اینترنتی استفاده شود، زیرا متون ترجمه شده توسط مترجمان ماشینی قابل اعتماد نیستند.

فرزانه فرح زاد سه مرحله برای ترجمه تعریف می کند:

۱- **کلمه به کلمه:** در این مرحله واحد ترجمه کلمه است. به این معنا که در برابر هر کلمه ای که در متن زبان مبداء آمده است، یک کلمه معادل در زبان مقصد به کار گرفته می شود.

نمونه:

He went او رفت

I think he is clever من فکر می کنم او هست باهوش

۲- **ترجمه تحت اللفظی:** دراین مرحله واحد ترجمه عبارت و جمله است و قواعد دستوری زبان مقصد (از جمله ترتیب قرار گرفتن فاعل، و فعل، صفت و موصوف، مضاف و مضاف الیه و غیره در جمله) در ترجمه رعایت می شود.

نمونه:

I think he is clever   من فکر می کنم او باهوش است

We were all tired   ما همگی خسته بودیم

۳- **ترجمه مفهومی:** در این مرحله دیگر واحد ترجمه کلمه و جمله نیست، بلکه مفهوم کلی است. ترجمه مفهومی در موارد زیر ضروری است:

۱-۳- وقتی که ترجمه تحت اللفظی جمله یا عبارت در دست ترجمه از لحاظ دستوری یا از لحاظ معنایی در زبان مقصد نامانوس یا نامفهوم باشد، مترجم باید با برابر یابی دستوری و معنایی، که دو ویژگی ترجمه مفهومی است، متن را ترجمه کند.

نمونه:

He knew that he could not walk anymore.

الف: می دانست که دیگر نمی توانست راه برود.

ب: می دانست که دیگر نمی تواند راه برود.

ترجمه (الف) تحت اللفظی است اما ترجمه (ب) مفهومی است.

۲-۳- وقتی که مفهوم کلی عبارت یا جمله در دست ترجمه، نه به معنای تک تک کلماتی که در آن آمده است، بلکه به مفهوم خاصی بستگی دارد که این مفهوم به ذهن خواننده متبادر می کند، از آن جمله است ترجمه ضرب المثل ها، عبارات تشبیهی، استعاری، اصطلاحی و غیره.

نمونه:

Do as romans while in Rome.

الف: در رم رمی باش.

ب: خواهی نشوی رسوا، همرنگ جماعت شو.

ترجمه الف تحت اللفظی است و ترجمه (ب) مفهومی و صحیح است.

اصول مهم در ترجمه

در ترجمه ها باید به نکات زیر توجه کافی به عمل آید:

۱- رعایت نکات دستوری زبان مقصد.

۲- انتخاب مناسب ترین واژگان.

۳- مفهوم زبان مبداء حتی الامکان باید در زبان مقصد مستتر باشد.

۴- ترجمه مناسب اصطلاخات، زبانزدها و استعارات بگونه ای که ترجمه باید کاملاً در زبان مقصد صمیمی و بومی شده باشد.

۵- رعایت اصل فارسی کردن زبان فعلی، پرهیز از کاربرد واژگان بیگانه (حتی الامکان) و پرهیز از واژگان تازی، اگر واژگان فارسی وجود دارند.

۶- رعایت اصل امانت داری. مترجم باید به متن اصلی پایبند و نسبت به آن امانت دار باشد.

۷- پرهیز از اعمال نظارت شخصی در متن ترجمه شده. مترجم اگر نظر خاصی در مورد متن زبان مبداء دارد می تواند آن را در زیر

نویس قید کند ولی مجاز نیست متن اصلی را با نظرات خود دگرگون سازد.

٨- مترجم مجاز نیست متن اصلی را تفسیر کند و یک نتیجه گیری مغایر با هدف اصلی متن به زبان مقصد به دست دهد.

٩- مترجم باید حتی الامکان از زبان محاوروه ای، کوچه بازاری پرهیز کند و از کاربرد کلمات رکیک اجتناب ورزد. شاید در متن اصلی چنین واژگانی باشند ولی مترجم باید آن ها را با استادی ترمیم و واژگان مناسب برگزینند.

١٠- مترجم باید همواره بهترین منابع ترجمه از جمله فرهنگ های لغات زبان های مبداء و مقصد را در دسترس داشته باشد و از کاربرد واژگانی که از مفهوم آنها اطمینان کافی ندارد، پرهیز کند.

پیشینه ترجمه در ایران[۱]

پیشینه ترجمه در ایران به روزگار هخامنشیان می‌رسد (۵۵۹-۳۲۱ ق.م.). گستردگی این شاهنشاهی و ارتباطات گسترده آن با سرزمین‌های دیگر ترجمه را امری بایسته ساخته بود. کتیبه‌های هخامنشیان معمولاً به سه زبان فارسی باستان، اکدی، وایلامی نوشته می‌شده‌است[۲].

در مراکز علمی عصر ساسانیان، مانند سلوکیه، تیسفون، و گندی‌شاپور آثار فراوانی از زبان‌های گوناگون متداول در آن روزگار همچون سانسکریت، یونانی، لاتینی، و سریانی به پهلوی ترجمه می‌شد. نخستین ترجمه دوران ساسانیان را مربوط به عصر خسرو اول انوشیروان می‌دانند. از نامدارترین آثاری که در این دوره ترجمه شد، باید به ترجمه پنچه تنتره یا کلیله و دمنه از سانسکریت به فارسی پهلوی اشاره کرد[۳].

همچنین، در آغاز تمدن اسلامی ترجمه‌های متعددی از کتب فلسفی و علمی یونانی به پهلوی موجود بود[۴].

کار ترجمه در ایران با کتابهای درسی دارالفنون رونق گرفت و بر اثر احیاء صنعت چاپ و اعزام محصلین به خارج گسترش یافت. از آنجا که هدف تأسیس این مؤسسه تربیتی در زمان عباس میرزا و به پیشنهاد روشنفکران و آزادیخواهان، اخذ تمدن و علوم و معارف مغرب زمین عنوان شده بود، لذا به استخدام معلمین

---

[۱]- ویکی پدیا.

[2] - Miremadi, Ali. Theories of Translation and Interpretation. Tehran: SAMT, 1371; page 42;

[۳]- همایی، جلال‌الدین. تاریخ ادبیات ایران. تهران: فروغی، ۱۳۴۰؛ برگه ۱۴۶-۱۴۷؛

[۴]- صفا، ذبیح‌الله. تاریخ ادبیات ایران. تهران: فردوسی، ۱۳۶۶؛ جلد ۱؛ برگه ۱۰۴؛

خارجی نیز اقدام گردید. همچنین کتب درسی خارجی در زمینه علوم، ادبیات، تاریخ، پزشکی و غیره با کمک همین معلمین به فارسی برگردانده شد. پس از چندی به توصیه عباس میرزا به ترجمه آثار ادبی نیز پرداختند. از آنجاکه محصلین بیشتر به فرانسه اعزام می شدند زبان فرانسوی در کشور رایج و با گستردگی آن نه تنها آثار نویسندگان فرانسوی بلکه آثار ادبی دیگر زبانهای اروپایی مثل آلمانی، روسی، لهستانی، مجاری، اسپانیایی، پرتغالی نیز بهفارسی برگردانده شد. نخستین نمایش نامه ای که از فرانسه به فارسی ترجمه شد، نمایشنامه" مردم گریز"، اثر مولیر است. دو کتاب تاریخی" پطر کبیر "و" شارل دوازدهم "اولین سفارش ترجمه ای بود که عباس میرزا به میرزا رضا مهندس داد" .انحطاط و سقوط امپراطوری روم "سفارش دیگر او به همین مترجم بود. نهضت ترجمه و نشر کتاب پس از مرگ عباس میرزا و فتحعلی شاه، در دوران محمد شاه قاجار دچار فترت شد، ولی در عهد ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه به اوج خود رسید .محمد طاهر میرزا و محمدحسن خان اعتماد السلطنه پرکارترین مترجمان این دوره بودند. از مشهورترین ترجمه‌های محمد طاهر میرزا" سه تفنگدار "، "کنت مونت کریستو "، "لوئی چهاردهم و عصر و قرنش "را می توان نام برد" .طبیب اجباری "، "سرگذشت خانم انگلیسی "، "داستان روبنسون سوئیسی "و" شرح احوال کریستف کلمب "نیز از بهترین آثار ترجمه اعتمادالسلطنه به شمار می رود. البته اکثر این ترجمه ها، بیش از آنکه یک ترجمه باشند، اقتباس، یا به قول درایدن، **imitation** هستند. پس از جنگ جهانی دوم، زبان انگلیسی جای زبان فرانسه را به عنوان زبان دوم گرفت و گسترش روزافزون یافت. امّا با وجود اینکه انگلیسی امروزه زبان دوم اکثریت محصلین ایرانی به شمار می رود، در قلمرو ادبیات هنوز هم بهترین مترجمان ما اغلب کسانی هستند که از زبان فرانسه ترجمه کرده اند[۱].

[۱]- صفارزاده، دکتر طاهره. اصول و مبانی ترجمه. تهران: پارس کتاب، ۱۳۸۴؛ برگه ۱۸؛

مدل‌های زبان‌ها

(جمع یا مفرد)

از جمله عوامل تاثیرگذار در گیرایی و روانی ترجمه رعایت هر چه ظریفتر اصول مربوط به انتخاب صیغه‌های مفرد و جمع به هنگام ترجمه عناوین و مفاهیم است. زبان‌های گوناگون تمایلات و رفتارهای خاص خود را از این منظر دارا هستند که در ترجمه مهم و جالب توجه‌است. برای شروع می‌شود ترجمه‌های علمی کمی قدیمی تر صورت گرفته در زبان فارسی را با معادل‌های آن‌ها در فرانسوی و انگلیسی مقایسه کرد:

نظریه اعداد

Théorie des nombres
Number theory

نظریه احتمالات

Théorie des probabilités
Probability theory

مکانیک سیالات

Mécanique des fluides
Fluid mechanics

مکانیک محیط‌های پیوسته

Mécanique des milieux continus
Continuum mechanics

در فارسی جمع استفاده شده، در فرانسوی هم جمع، ولی در انگلیسی مفرد (بجز در مورد مکانیک).

زبان و معانی فرهنگی

از آنجا که زبان‌های انسانی، همواره، وجوه مختلفی از رخدادها و تجربیات دیروز و امروز متکلمان خود را بیان داشته اند فرم‌ها و اشکال گرامری گوناگونی را هم برای بیان نقطه نظرهای خاص خود برگزیده اند.

مثال:

- زبان انگلیسی: I must go there.
- زبان نواهو: It is only good that I go there

زبان انگلیسی: I make the horse run.

زبان نواهو: The horse is running for me.

برخی مشکلات ترجمه

یکی از مشکلات بی شماری که در کار ترجمه به فارسی دیده می شود، آشفتگی در ضبط معادلهای اسامی خاص یا اعلام است. از قبیل نامهای اشخاص، مکان ها، کتاب ها، قوم ها و آیین ها.

نام خاص ملت های دیگر، بنابر ویژگی های یک زبان، یا به مناسبت حوادث تاریخی یا وضعیت جغرافیایی، هنگام نقل به زبان دیگر دستخوش تغییر می شود و در زبان میزبان شکل ویژه خود را می یابد.

در زبان فارسی نیز، تعداد زیادی اسامی خاص، از راه فرهنگ های مختلف-پهلوی، هندی، عربی، مغولی، ترکی، روسی، فرانسه و انگلیسی وارد شده و املاء و تلفظ خاص- جدا از اصلشان- پیدا کرده است.

بی اعتنایی به سنتها، اصول و قواعد زبان فارسی و سربهوایی و هوسکاری در واژه سازی و واژه گزینی هم مانع از انسجام و استحکام و غنای زبان فارسی می شود و هم درک مطلب را دشوار می سازد.

مثلاً، در ترجمه ای می خوانیم «دو رود تیگریس و اوفرات در مزوبوتامیا جریان دارند»[1] و در کتابی دیگر می خوانیم «این اتفاق در زمان پی

[1]- دو رود دجله و فرات در میان رودان روان هستند.

یر لوگراند امپراتور روسیه روی داد»[۱]. حال اگر خواننده نتواند مطلب را دریابد، جای شگفتی نیست[۲].

بنابراین باید از منابع درست و سودمند هنگام ترجمه بهره جست.

---

[۱]- منظور پطر کبیر امپراتور روسیه است.

[۲]- فرهنگ مترجم. غلام حسین صدری افشار. نسرین حکمی، نسترن حکمی، هاجر خانمحمد. تهران: ۱۳۶۳. ص ۴.

مراجع ترجمه فارسی

برای ترجمه از انگلیسی به فارسی منابع زیر توصیه می شود:

۱- فرهنگ دوجلدی انگلیسی-فارسی سلیمان حییم.

۲- فرهنگ دو جلدی دانشگاهی آریانپور.

۳- فرهنگ ۵ جلدی انگلیسی-فارسی آریانپور.

۴- فرهنگ انگلیسی-فارسی محمد تقی فرامرزی.

۵- فرهنگ اصطلاحات علمی زیر نظر پرویز شهریاری.

۶- فرهنگ آبیاری و زهکشی، وزارت نیرو.

۷- فرهنگ اقتصادی، تالیف دکتر منوچهر فرهنگ.

۸- اصطلاحات علم اطلاع رسانی و دکومانتاسیون، محمد حسین دانشی و عبدالحسین آذرنگ.

۹- فرهنگ مصور ابزرا شناسی ترجمه فرامرز خسروی.

۱۰- فرهنگ مکانیک، مرکز نشر دانشگاهی.

۱۱- فرهنگ برق و الکترونیک، مرکز نشر دانشگاهی.

۱۲- فرهنگ اصطلاحات بانکی، غلام حسین صفوی.

۱۳- فرهنگ کوچک پزشکی، دکتر حسن مرندی.

۱۴- فرهنگ اصطلاحات پزشکی، محمد طباطبایی (دو جلد)

۱۵- فرهنگ اصطلاحات فنی و علایم استاندارد در مهندسی تاسیسات و مکانیک، تالیف مهندس حاج سقطی.

۱۶- فرهنگ اصلاحات جغرافیایی، احمد آرام، مصاحب.

۱۷- فرهنگ گیتاشناسی، عباس جعفری.

۱۸- لغت نامه جمعیت شناسی، مهندس امانی، جمشید بهنام.

۱۹- فرهنگ فلسفه و علوم اجتماعی، داریوش آشوری.
۲۰- فرهنگ اصطلاحات جوشکاری، حسن مجیدزاده.
۲۱- جانورشناسی، دکتر حبیبی.
۲۲- فرهنگ حقوقی، بهمن کشاورز.
۲۳- فرهنگ اصطلاحات حسابداری، تالیف قشقایی.
۲۴- واژه نامه حمل و نقل و ترافیک، تالیف کامیار فتاحی و کمال بهروزی.
۲۵- اطلس گیاهان چوبی ایران، دکتر جوانشیر.
۲۶- فرهنگ روان شناس و روان پزشکی- دکتر منصور.
۲۷- واژگان ریاضی، تالیف مهندسی محمد باقری.
۲۸- واژه نامه زبان شناسی، تالیف کورش صفوی.
۲۹- فرهنگ زمین شناسی و علوم وابسته، تالیف فریدون ملکیان.
۳۰- واژه نامه شیمی، نشر دانشگاهی.
۳۱- فرهنگ مصور علوم طبیعی، تالیف علی کیهانی.
۳۲- لغات فنی، تالیف بیات.
۳۳- فرهنگ پیشه و هنر.
۳۴- واژه نامه فیزیک، نشر دانشگاهی.
۳۵- فرهنگ واژه های اتمی تالیف دکتر فرخی و دیگران.
۳۶- واژه نامه مقدماتی کامپیوتر و انفورماتیک.
۳۷- لغات و اصطلاحات کشاورزی، دکتر حجازی
۳۸- فرهنگ کشاورزی تالیف گونیلی.
۳۹- اطلس تشریح تالیف دکتر ملجایی.
۴۰- واژه نامه گیاهی، دکتر اسماعیل زاهدی.
۴۱- گیاهان دارویی ایران، دکتر زرگری.

۴۲- گیا، دکتر حسین گل گلاب.
۴۳- فرهنگ مدیریت، محمد طباطبایی.
۴۴- فرهنگ متالوژی، مهندس پرویز فرهنگ.
۴۵- چگونه از موسیقی لذت ببریم، ترجمه پرویز منصوری.
۴۶- فرهنگ معماری و راه و ساختمان، تالیف حبیب معروف.
۴۷- فرهنگ فنی نفت. جلال الدین توانا.
۴۸- فرهنگ فنی نفت، مهندس آرامیان.
۴۹- فرهنگ لغات فنی هواپیمایی، مهدی صادقی تهرانی.
۵۰- فرهنگ کاربران کامپیوتر، مهندس ادیک باغداساریان.
۵۱- فرهنگ ضرب المثل های انگلیسی، سلیمان حییم.
۵۲- فرهنگ اصطلاحات انگلیسی به فارسی، اردشیر جی ریپورتر.
۵۳- فرهنگ اصطلاحات فارسی به انگلیسی، اردشیر جی ریپورتر.
۵۴- فرهنگ مترجم، تالیف غلامحسین صدری افشار، نسترن حکمی، نسرین حکمی، هاجر خانمحمد.
۵۵- اصول ترجمه، انگلیسی به فارسی، دکتر محمد جواد میمندی نژاد.
۵۶- نخستین درس های ترجمه، فرزانه فرح زاد.
۵۷- غلط ننویسیم، فرهنگ دشواری های زبان فارسی، ابوالحسن نجفی.
۵۸- شیوه املای فارسی، مرکز نشر دانشگاهی.
۵۹- شیوه نگارش فارسی، ادیک باغداساریان.
۶۰- زبان و نگارش فارسی، دکتر حسن احمدی، دکتر اسماعیل حاکمی، دکتر یدالله شکری، دکتر محمد و طباطبایی.
۶۱- سبک شناسی، محمد تقی بهار (سه جلد).

۶۲- فرهنگ فارسی، دکتر محمد معین (۶ جلد).

۶۳- لغت نامه دهخدا.

۶۴- فرهنگ پزشکی ایران، دکتر باهر فرقانی.

۶۵- فرهنگ فارسی، استاد عمید، دو جلد.

۶۶- فرهنگ اصطلاحات اجتماعی و اقتصادی، خلیل ملکی.

۶۷- فرهنگ فنی و مهندسی، دکتر مهدی فرشاد، دکتر فیروز بخش.

۶۸- فرهنگ اختر شناسی، مهرداد سرمدی.

۶۹- فرهنگ مصور هنر های تجسمی، پرویز مرزبان، حبیب معروف.

۷۰- فرهنگ جامع چاپ و نشر، مهندس علی رضا پور ممتاز.

۷۱- فرهنگ مدیریت، محمد صائبی.

۷۲- فرهنگ مکانیک، مهندس علی اکبر عادلی.

۷۳- فرهنگ اساطیر یونان و روم، دو جلد.

۷۴- فرهنگ زیست شناسی دو جلد، دکتر وزیری.

۷۵- فرهنگ لغات نظامی سرهنگ کلهرودی.

پیوست ها

۱– زبانزدها (ضرب المثل ها)[1]

مترجم به‌هنگام ترجمه ضرب‌المثل‌ها باید بکوشد که از معادل آن‌ضرب‌المثل درزبان مقابل استفاده کند . مطالعهٔ شصت ضرب‌المثل فارسی وانگلیسی که ذیلا ذکر می‌شود تأییدی برمطالب مذکور درفوق است .

۱ ــ آب چو از سرگذشت چه یك نیزه چه صد نیزه .	In for a penny, in for a pound.
۲ ــ آب از سرش گذشته است .	It is all up with him.
۳ ــ آب خوش از گلویش فرو نمی‌رود(پایین نمی‌رود) .	He leads a dog's life.
٤ ــ آب درکوزه‌وما تشنه لبان میگردیم.	We seek water in the sea.
٥ ــ آب رفته به‌جوی برنمی‌گردد.	What is done, cannot be undone.
٦ ــ آدم گدا واین همه‌ادا .	Poor and proud.
۷ ــ آشپزکه دوتاشد آش یاشور می‌شود یابی‌نمك .	a) Two captains sink the ship. b) Too many cooks spoil the broth.

[1]– محمد جواد میمندی نژاد ، اصول ترجمه انگلیسی و فارسی ، تهران ۱۳۵۸ ص ص ۱۹۸–۲۰۰.

۸ ــ آفتاب زیر حصیر نمی‌ماند .	Truth will out.
۹ ــ آفتابش به‌سردیوار رسیده .	He has one foot in the grave.
۱۰ ــ آنچه عوض دارد گله ندارد .	Fair exchange no robbery.
۱۱ ــ آن دختر را گاو خورد یا آن‌سبو بشکست وآن پیمانه ریخت .	a) That is all past and done with. b) It is quite another story now. c) Let bygones be bygones.
۱۲ ــ آن ممه را لولو برد .	Gone is the goose that golden egg did lay.
۱۳ ــ آواز دهل شنیدن از دور خوش‌است .	Nor heed the rumble of a distant drum. (1)
۱٤ ــ از آب گل‌آلود ماهی می‌گیرد .	He fishes in troubled waters.
۱۵ ــ ازاین ستون به‌آن‌ستون فرج است.	Between pillar and post there may be rescue.
۱٦ ــ از پا پس می‌زند ، با دست پیش‌می‌کشد .	He refuses the bride, but puts forth his hand.
۱۷ ــ ازپی هرگریه آخر خنده ایست.	a) After night comes the dawn. b) After sorrow comes joy.
۱۸ ــ ازتو حرکت ازخدا برکت .	Begin your web, and God will send you the thread.
۱۹ ــ از حلوا حلوا گفتن دهن شیرین نمی‌شود .	a) Fair words butter no parsnips. b) A thousand wishes never fill your pail with fishes. c) Wishes don't wash dishes.
۲۰ ــ اگر خاله‌ام ریش داشت آقادائیم‌می‌شد .	If my aunt had been a man, she'd have been my uncle.
۲۱ ــ ازدل برود هرآنکه ازدیده‌برفت.	Out of sight, out of mind.
۲۲ ــ ازیك دست صدا برنمی‌آید .	Union is strength.
۲۳ ــ اسب پیش‌کشی را به‌دندانش نگاه نمی‌کنند .	Don't look a gift horse in the mouth.
۲٤ ــ باپنبه سرمی‌برد .	a) He kills a man with cushion. b) He laughs in one's face and cuts his throat.
۲۵ ــ بادنجان بد آفت ندارد .	a) A bad vessel is seldom broken. b) The cracked pitcher goes oftenest to the well. c) A creaking door hangs long on its hinges.
۲٦ ــ با یك تیر دو نشان می‌زند .	He kills two birds with one stone.

(۱) ازترجمهٔ ادوارد فیتز جرالد از رباعیات عمرخیام .

۲۷ ــ با یك دست دو هندوانه نمی‌توان برداشت .
a) Between two stools one falls to the ground.
b) He that hunts two hares will catch neither.

۲۸ ــ بزك نمیر بهار می‌آید . While the grass grows the steer starves.

۲۹ ــ به تازی می‌گوید بگیر به آهــو می‌گوید بدو .
He runs with the hare and hunts with the hounds.

۳۰ ــ به دعای گربه سیاه باران نمی‌آید. Cattle do not die from the cow's cursing.

۳۱ ــ بی‌مایه فطیر است . Mills will not grind if you give them not water.

۳۲ ــ پز عالی جیب خالی .
a) Great boast little toast.
b) He robs his belly to cover his back.

۳۳ ــ توبهٔ گرگ مرگ است . You may end him, but you may not mend him.

۳٤ ــ تو که لالائی می‌دانی چرا خوابت نمی‌برد ؟ Physician, heal thyself.

۳۵ ــ توی دعوا حلوا پخش نمی‌کنند . One can't make war with rose water.

۳٦ ــ جنگ اول به از صلح آخر است .
a) A word before is worth two after.
b) Better an ounce of discretion than a pound of care.

۳۷ ــ جوجه را در پائیز می‌شمرند .
Don't count your chickens before they are hatched.

۳۸ ــ چراغی که به خانه رواست به‌مسجد حرام است . یا : اول خویش دوم درویش .
Charity begins at home.

۳۹ ــ حساب حساب است کاکا برادر . Short accounts make long friends.

٤۰ ــ خر ار جل اطلس بپوشد خراست . An ape is an ape, a varlet's a varlet.

٤۱ ــ خود کرده را تدبیر نیست As you make your bed, so you must lie on it.

٤۲ ــ در دروازه را می‌توان بست دهن مردم را نمی‌توان بست .
A jar's mouth may be stopped, a man's cannot.

٤۳ ــ در نومیدی بسی امید است . The darkest hour is just before the dawn.

٤٤ ــ دزد به دزد که می‌رسد چماق خود را می‌دزدد. There is honour among thieves.

٤۵ ــ دست بالای دست بسیار است . Every rogue is at length outrogued.

٤٦ ــ دست خر کوتاه . Hands off!

٤۷ــ دیگ به دیگ می‌گوید رویت سیاه .
a) The pot calls the kettle black.
b) Said the kettle to the pan, "stand aside, black man".

٤۸ ــ زورش به خر نمی‌رسد به پالانش می‌چسبد .
Since he cannot be revenged on the ass, he falls on the pack-saddle.

٤۹ــ سالی که نکوست از بهارش پیداست. Coming events cast their shadows before.

۵۰ ــ شنیدن کی بود مانند دیدن ؟ Seeing is believing.

۵۱ ـ فلفل مبین که ریز است بشکن ببین چه تیز است . Still waters run deep.

۵۲ ـ کارد دستهٔ خودش را نمی‌برد . There is honour among thieves.

۵۳ ـ کوزه‌گر از کوزه شکسته آب می‌خورد .
The tailor's wife goes the worst clad.

۵٤ ـ علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد.
An ounce of prevention is worth a poundof cure.

۵۵ ـ مشت نمونهٔ خروار است . You may know by a handful the whole sack.

۵٦ ـ نخود هرآش است . He has a finger in every pie.

۵۷ ـ هر کی بفکر خویشه ، کوسه به فکر ریشه .
Every miller draws water to his own mill.

۵۸ ـ هرکه بامش بیش برفش بیشتر . a) Much coin, much care.
b) A great ship must have deep water.

۵۹ ـ یار بد بدتر بود از مار بد . Better be alone than in bad company.

٦۰ ـ یاسین به‌گوش خر می‌خواند . He plays a lyre in vain to an ass.

۲– پند و اندرز[۱]

اغلب مردم هرروز ازجمله‌هایی پرمغز برای زدودن غم واندوه‌ازآئینه‌افکار خود استمداد می‌جویند واز رکودفکری وپکری خودرا می‌رهانند وباآینده باچشم امید وفکر مصمم روبرو می‌شوند .

مجموعهٔ پند واندرز های هرملتی وسیلهٔ مطمئنی برای مطالعه روحیات مردم و فرهنگ ومردم شناسی آن است . دراینجاتعدادی‌ازپند واندرز های انگلیسی که مبین امیدها وخوش‌بینی مردمی است که سیمای شجاعان را می‌پرستندبااستفاده از Cook (n.d.) گردآوری شده است .

باتوجه به‌این نکته که برای هریك ازجمله ها می‌توان چندنوع ترجمه پیدا کرد ، شایسته است دانشجویان خود ترجمه‌ای برای هریك بیابند . ترجمه‌های هرجمله را باهم مقایسه وتعیین کنند کدام یك ترجمه دقیق ، آزاد و اصطلاحی است .

1. Three vital factors combine to determine your life: heredity, environment, and yourself. The greatest of these is yourself.
2. There is a destiny that makes us brothers; none goes his way alone. All that we send into the lives of others, comes back into our own.
3. To thine own self be true; and it must follow as the night the day, thou canst not then be false to any man.
4. Don't be discouraged if adversity knocks you to your knees. That's the best position for praying.
5. The man who deals in sunshine, is the man who gets the crowds. He does a lot more business, than the man who peddles clouds.
6. I expect to pass through this world but once. Any good therefore

[۱]- همانجا ص ص ۲۰۵-۲۱۶.

that I can do, or any kindness that I can show to any fellow creature, let me do it now. Let me not defer or neglect it, for I shall not pass this way again.

7. When a man is wrapped up in himself, he makes a pretty small package.

8. Almighty God, let there be peace on earth, but let it begin with me.

9. The best way to show that a stick is crooked is not to argue about it, or spend your time denouncing it, but to lay a straight stick alongside of it.

10. A man is what he thinks about all day long.

11. Let not your heart be troubled, neither let it be afraid.

12. If a person is too busy to be thoughtful of others, he is too busy.

13. So many gods, so many creeds, so many paths that wind and wind, when just the art of being kind is all this sad world needs.

14. Be grateful. Begin the day with gratitude for your opportunities and blessings. Be glad for the privilege of life and work.

15. To avoid old age, keep taking on new thoughts and throwing off old habits.

16. The Golden Rule is a law of physics. If you try to give some happiness you get some back yourself.

17. Common sense is good to have, but never let it master you. For then it might deprive you of the foolish things it's fun to do!

18. The difficult takes time. The impossible a little longer.

19. To make a mistake and brood over it is to make two mistakes.

20. People who believe in telling little white lies, soon become color blind.

21. A prejudiced person is usually one who is down on something he is not up on.

22. The most completely lost of all days is that on which one has not laughed.

23. Always try to have a little left over in time, money and energy.

24. Many people pass up opportunity because it goes around in old clothes, looking like hard work.

25. God grant me the serenity to accept the things I cannot change, the courage to change the things I can, and the wisdom to know the difference.

26. Come unto me all ye that labor and are heavy laden, and I will give you rest.

27. Life itself can't give you joy, unless you really will it; Life just gives you time and space; it's up to you to fill it.

28. So long as we live, we serve. So long as we are loved by others I would almost say we are indispensable. And no man is useless while he has a friend.

29. Did you spread cheer in kindly style today to someone sad and blue? Did you give someone cause to smile? If not, what earthly good are you?

30. Perhaps parents would enjoy their children more if they stopped to realize that the film of childhood can never be run through for a second showing.

31. Tolerance is the ability to let people have fun in their own way, instead of your own way.

32. When you feel you are broke, try making a list of your priceless possessions.

33. It's admirable to fight for a principle, only be sure it is a principle and not a prejudice.

34. If you cannot change the situation, then try changing your way of looking at the situation.

35. The tendency to brood and fret has never solved a problem yet. Worry is a rocking chair that never gets us anywhere.

36. More things are wrought by prayer than this world ever dreams of.

37. The City of Happiness is in the State of Mind.

38. It isn't worth it to spend a thousand dollars worth of emotion on a five-cent irritation.

39. Be forgetful of favors given; be mindful of blessings received.

40. The meek shall inherit the Earth.

41. Economy does not consist in saving the coal, but in using the time while it burns.

42. If you don't get the tasks you like, like the tasks you get.

43. Help me, O Lord, to be able to disagree without being disagreeable.

44. A good thing to remember and a better thing to do, is work with the construction gang — not with the wrecking crew.

45. Obstacles are those frightful things you see when you take your eyes off the goal.

46. If there seems to be no bright side to your life, polish up the dark side.

47. Happy is the man who knows where he is going, and what he is going to do when he gets there.

48. When faith goes to the market, it always takes a basket.

49. A Bible in the hand is worth two on the shelf.

50. God, give me sympathy and sense and help me keep my courage high; God, give me calm and confidence and — please — a twinkle in my eye.

51. Anger is an acid that can do more harm to the vessel in which it is stored, than to anything on which it is poured.

52. A contagious laugh is worth catching.

53. Do not be discouraged; it may be the last key in the bunch that opens the door.

54. Life is a grindstone. Whether it grinds you down, or polishes you up depends on the material you are made of.

55. The world is so full of a number of things I'm sure we should all be as happy as kings.

56. I have no anxiety for the future. I declare with faith, "The Lord is my Shepherd, I shall not want".

57. Nothing is impossible. We merely don't know yet how to do it.

58. You give but little when you give of your possessions. It is when you give of yourself that you truly give.

59. When life lays a burdon upon you there are three things you can do: You can rebel and make the worst of it: you can acquiesce and make the best of it: or you can accept the challenge and make the most of it.

60. There is nothing either good or bad, but thinking makes it so.

61. You pray in your distress and in your need: would that you might pray also in the fullness of your joy and in your days of abundance.

62. There are no hopeless situations; there are just men who have grown hopeless about them.

63. Don't let life discourage you. Everyone who got where he is had to start where he was.

64. Not what we have but what we enjoy, constitutes our abundance.

65. Prayer changes men and nations.

66. God loveth a cheerful giver.

67. Everyone is ignorant, only on different subjects.

68. It's a funny thing about life — if you refuse to accept anything but the best, you very often get it.

69. The gift without the giver is bare; who gives himself with his alms feeds three — himself, his hungering neighbor and Me.

70. There is only one thing to do when life hands you a lemon — make lemonade.

71. The things which are impossible with men are possible with God.

72. The best place to find a helping hand is at the end of your own arm.

73. All life is more or less miraculous to every intelligent person.

74. If you talk about your troubles and tell them o'er, and o'er, the world will think you like 'em and proceed to give you more.

75. Blessed are the parents who make their peace with spilled milk and mud, for of such is the Kingdom of Childhood.

76. People are lonely because they build walls instead of bridges.

77. Happiness is not what happens TO you, but what happens IN you, when something happens to you.

78. Waste no tears upon the blotted record of lost years, but turn the leaf and smile — oh smile — to see the fair white pages that remain for thee!

79. To each is given a book of rules; a shapeless mass, and a bag of

tools. And each must make, ere his life has flown, a stumbling block — or a stepping stone.

80. We are all children of one Father and the sooner we stop calling each other names the better.

81. It is better to give than to lend, and it costs about the same.

82. There is no power on earth more formidable than the truth.

83. The beginning of a thousand-mile journey is one step.

84. One resolution I have made and always try to keep is this: to rise above little things.

85. To recognize failure intelligently is the first step toward building success.

86. There can never be an improvement of the Ten Commandments. Our problem is not to amend them, but to live them.

87. There is no duty we underrate so much as the duty of being happy.

88. Children, large or small, few or many, may often tear up a house — but it is seldom they ever break up a home.

89. God moves in a mysterious way his wonders to perform.

90. Experience is the best of school masters, only the school fees are heavy.

91. Yesterday is a cancelled check; tomorrow is a promissory note; but today is cash, so spend it wisely.

92. If you have faith as a grain of mustard seed, nothing shall be impossible unto you.

93. Be you transformed by the renewing of your mind.

94. In the chain of gossip, be the missing link.

95. Don't be so wedded to the past that fail to see the future, or be so enamoured of the future that you fail to learn from the past.

96. Everyone fails some time or another, but it's the worthwhile people who profit by their failures and won't be beaten.

۱ ــ مجموعه‌ای ازسه‌عامل مهم زندگی شمارا طراحی می‌کند : وراثت ، محیط ، وجود خودشما . مهمترین عامل وجود خودتان است .(۱)

۲ ــ سرنوشت مارا برادر آفریده است وهیچکدام تنها به‌راه خودنمی‌رویم. بنابراین هرچه نسبت به‌دیگران بکنیم مثل آن است‌که بخودمان کرده‌ایم .(۲)

۳ ــ اگر نسبت به‌خودت راستگو باشی ، مثل‌روز روشن است که نمی‌توانی نسبت به‌دیگران جز باصداقت رفتار کنی .(۲)

٤ ــ اگر شدائد روزگار ترا به‌زانو درآورده دربرابر خدایت دعاکن چون که بهترین حالت دعا وقتی است که انسان زانو می‌زند .

٥ ــ کسی که آفتاب می‌فروشد مشتری زیادی دور خود جمع می‌کند و خیلی بیش از کسی که ابر می‌فروشد تجارت میکند .(۲)

٦ ــ من فقط یك‌بار زندگی می‌کنم . هرنوع خوبی ومهربانی که بدیگران می‌توانم بکنم باید باکمال میل انجام بدهم ، تأمل وتعویق درآن جایز نیست چون عمر دوباره کسی را نداده‌اند .

۷ ــ کسی که بدورمدار وجود خود پیچیده است بستهٔ کوچکی تشکیل می‌دهد .

۸ ــ خدایا صلح را برجهان حکم‌فرما گردان ؛ اما ای‌کاش صلح از من شروع شود .

۹ ــ برای اثبات کجی چوب (آدم کج‌رفتار) نه‌بحث جایز است ونه صدور اعلامیه ؛ تنها کافی است چوب راستی کنار آن قرار داد (باشخص خوش‌رفتاری مقایسه شود) .

۱۰ ــ هرکسی‌را ازطرز تفکرش باید شناخت .

۱۱ ــ هیچوقت دلهره وترس‌را به‌دل راه مده .

۱۲ ــ کسی که وقت برای دیگران نداشته باشد ، ازوقت خود خوب استفاده نمی‌کند .

۱۳ ــ درخلال این‌همه ارباب انواع وعقاید وصراطهای پیچ‌درپیچ، دنیای پرغم ما به‌هنر محبت پایدار است .(٤)

١٤ ــ منت خدای را که موقعیت وامتیاز زندگی و کار را تفضل فرموده است .

۱۵ ــ برای احتراز از پیری افکار تازه‌را جانشین عادات کهنه وپــوچ کنید .

۱٦ ــ قانون طلائی حضرت عیسی قانون فیزیکی است بدین معنی که اگر دیگری را خوشحال کنی ، خوشحالی به‌تو باز می‌گردد .

۱۷ ــ داشتن عقل سلیم خوب‌است ولی نه برای اینکه شمارا از انجام کارهای‌مسخرهٔ لذت‌آور محروم کند .

۱۸ ــ انجام مشکلات محتاج صرف‌وقت است وانجام آنچه غیرممکن‌است وقت بیشتری می‌گیرد .

۱۹ ــ اشتباه یك گناه است ولی نگرانی آن‌را دوچندان می‌کند .

۲۰ ــ کسی که به‌گفتن دروغ های مصلحت‌آمیز اعتقاد دارد خیلی زود قدرت تشخیص را ازدست می‌دهد .

۲۱ ــ غرض ورزان معمولا ذلیل نادانی خود هستند .

۲۲ ــ روزی که نخندی کاملا ازدستت رفته است .

۲۳ ــ وقت وپول وقوتت را تاآخر مصرف مکن .

۲٤ ــ خیلی ها شانس‌را بخانه خود راه نمی‌دهند چون که بالباس ژندهٔ کارگری پرکار وفعال درمی‌زند .

۲۵ ــ پروردگارا بمن آرامشی عنایت فرما که کارهای غیرقابل تغییر را بپذیرم ، شجاعتی عنایت فرما که کارهائی راکه می‌توانم تغییر بدهم و عقلی عنایت فرماکه فرق بین این دونوع کار را بدانم .

۲٦ ــ ای‌کسانی که کار می‌کنید وبارگران دارید بمن بگروید تا به‌شما آرامش بدهم .

۲۷ ــ زندگی فی‌نفسه شعف نمی‌بخشد مگربه‌کسانی که آن‌را طلب‌کنند. زندگی وقت وفضائی می‌دهد وهرکسی می‌تواند آن‌را باخوشی پرکند .

۲۸ ــ تازنده‌ایم بدیگران خدمت می‌کنیم . تازمانی که مورد محبت دیگرانیم می‌توان گفت وجودمان ذی‌قیمت است . تازمانی که انسان از دوستی برخوردار است وجودش بی‌ثمر نیست .

۲۹ ــ آیا امروز هیچ بذر مهرآگین شادی برچهرهٔ غمزده‌ای افشاندی ؟ آیا هرگز شکوفه لبخند برلبان کسی نشاندی ؟ اگرنه ، پس برای چه زنده‌ای ؟

۳۰ ــ اگر پدرومادر اندیشه کنند که فیلم دوران کودکی فقط یك‌بار نمایش داده می‌شود ، محتملا ازبچه هاشان لذت بیشتری می‌برند .

۳۱ ــ اگر بردباری داری بگذار مردم به‌همان نحوی که خودشان مایل هستند تفریح کنند نه‌آن که دراین‌کار ازتو پیروی کنند .

۳۲ ــ وقتی که احساس ورشکستگی می‌کنی صورت دارایی های ذی‌قیمت خود را تهیه کن.

۳۳ ــ مبارزه در راه اصول پسندیده است اما قبلا باید اطمینان حاصل کرد که مبارزه درباره اصول است نه‌اغراض شخصی .

۳٤ ــ اگر نمی‌توانی اوضاع را تغییر بدهی بهتر است دید خود را عوض کنی .

۳۵ ــ خودخوری هرگز مساله‌ای را حل نکرده است . نگرانی مثل گاو عصاری است که بجائی نمی‌رسد .

۳٦ ــ تصور آنکه چه بسیاری از کارها درجهان بادعا انجام شده مشکل است .

۳۷ ــ آدرس شهر خوشبختی درکشور روحیه است .

۳۸ ــ برای یك دستمال قیصریه را آتش مزن .

۳۹ ــ نیکی که به‌دیگران می‌کنی فراموش کن ولی‌نعمت هائی را که بتو می‌رسد درنظر داشته باش .

٤۰ ــ متواضعان وارث این جهان هستند ؛ حلیمان وارثان جهانند .

٤۱ ــ تاتنور گرم است نان را بچسبان .

٤۲ ــ اگر نمی‌توانی کار دلخواهت را بدست آوری ، بکاری که داری قناعت کن .

٤۳ ــ پروردگارا بمن قدرتی بده که نظر مخالف خود را بالطف بیان‌کنم.

٤٤ ــ خوب است بیاد داشته باشی ، وبرطبق آن عمل کنی ، که همکاری بامعماران ساختمان برهمکاری بادستهٔ خراب کنندگان آن ترجیح دارد .

٤۵ ــ وقتی که چشم خودرا ازهدف برگیری هیولای موانع ظاهر میشود.

٤٦ ــ اگر به‌نظرت زندگی تو بخش روشنی ندارد ، بخش تاریك آن را روشن کن .

۴۷ ــ خوشا بحال آنکه می‌داند به‌کجا می‌رود وپس‌ازرسیدن می‌داند چه بکند .

۴۸ ــ وقتی که ایمان به‌بازار می‌رود ، دست پر باز میگردد .

۴۹ ــ یك گنجشك در دست به‌از ده گنجشگ بردرخت .

۵۰ ــ خدایا ، به‌من دل‌سوزی واحساس عنایت کن ، یاریم فرما که شجاع باشم ، آرامش واعتماد به‌نفس به‌من ببخش وبالاتر ازهمه به‌چشمانم شور وشوق عنایت فرما .

۵۱ ــ خشم مثل اسید ظرفی راکه درآن نگهداری شده است می‌خورد ولی اگر روی چیزی ریخته شود کمتر به‌آن آسیب می‌رساند .

۵۲ ــ خنده بیماری مسری است که ابتلاء به‌آن ارزش دارد .

۵۳ ــ کم‌حوصلگی به‌خرج ندهید چون که گاهی آخریــن کلید دسته درب را بازمی‌کند .

۵۴ ــ زندگی سنگ سمباده است ؛ بعضی هارا خرد می‌کند وبرخی را جلا می‌دهد تا ساختمان هرانسان چه باشد .

۵۵ ــ دنیا فراخنائی است وبدون شك همه مردم می‌توانند درآن‌مثل‌پادشاه زندگی کنند .

۵۶ ــ دلهره‌ای نسبت به‌آینده ندارم و باایمان می‌گویم که خدای یگانه قادر متعال است ومن به‌هیچکس احتیاجی ندارم .

۵۷ ــ غیر ممکن وجود ندارد وراه انجام آنچه را که غیرممکن می‌نماید هنوز پیدا نکرده‌ایم .

۵۸ ــ گذشت ازمادیات نوعی بخشش است ولی گذشت واقعی بذل جان است .

۵۹ ــ وقتی که بامصائب زندگی روبرو می‌شوید ، سه‌راه چاره درپیش دارید : یکی اینکه علم‌طغیان بردارید وبه‌ضررتان تمام شود ، دیگر اینکه تن به‌قضا بدهید و بهترین استفاده را ببرید ، سوم اینکه باآنها روبرو شوید و (باسعی و کوشش) بیشترین سود را بکنید .

۶۰ ــ هیچ‌چیز بخودی خود خوب وبدنیست ، فقط فکر شما آن را خوب یابد می‌کند .

۶۱ ــ در دوحالت دعا می‌کنید یکی غم ودیگری نیاز . ای‌کاش درحالت خوشی کامل ودر روزهای بی‌نیازی هم‌دست به‌دعا برمی‌داشتید .

۶۲ ــ هیچ موقعیتی ناامیدکننده نیست . مردم ناامید بعضی موقعیت هارا این چنین می‌پندارند .

۶۳ ــ ناامیدی وجود ندارد چون که هرکس‌ازموقعیتی که بوده خودرابه‌سر منزل مقصود رسانده است .

۶۴ ــ فراوانی مربوط به‌مقدار مالکیت نیست بلکه مربوط به‌لذت بردن از چیزی است که داریم .

۶۵ ــ دعا مردم را منقلب می‌کند وملت‌ها را تغییر می‌دهد .

۶۶ ــ خدا دست دهنده‌را محتاج نمی‌کند .

۶۷ ــ کسی نیست که همه‌چیز بداند .

۶۸ ــ جالب اینجا است که هرکس دنبال کسب بهترین چیزها باشد اغلب آنها را بدست می‌آورد .

۶۹ ــ خداوند می‌فرماید : «بخشش بدون وجود بخشنده ناقص است و کسی که به‌همراه هدیه‌اش وجودش را دراختیار بیچارگان می‌گذارد سه‌نفر را راضی می‌کند : خودش را وهمسایهٔ گرسنه‌اش را ومن‌را» .

۷۰ ــ تاتنور گرم است باید نان پخت .

۷۱ ــ خدا قادر است .

۷۲ ــ به‌غم خوارگی جزسرانگشت من نخارد کس‌اندرجهان پشت‌من

۷۳ ــ سرتاسر زندگی برای هرشخص باهوشی کم‌وبیش معجزآسا است .

۷۴ ــ اگر مرتبا درباره مشکلات زندگی صحبت کنی دنیا می‌پندارد که عاشق آن هستی وازآن پس برمشکلاتت خواهد افزود .

۷۵ ــ خوشابحال پدران ومادرانی که ازگل بازی وریخت وپاش بچه‌ها ناراحت نمی‌شوند چون که دنیای کودکان ازهمین‌ها ساخته شده است .

۷۶ ــ توبرای وصل کردن آمدی نی‌برای فصل کردن آمدی

۷۷ ــ سعادت چیزی نیست که به‌وجود انسان وارد شود بلکه منشأ آن‌را در درون وجود باید جستجو کرد .

۷۸ ــ برصفحه‌های عمر گذشته اشك تأسف مریز و ورق‌را برگردان و

لبخند بزن چون که بالبخند می‌توانی صفحه های سفید باقی عمر خودرا ببینی .
۷۹ ــ به هرکسی یك کتاب دستور و یك مادهٔ بی‌شکل و یك‌کیسهٔ ابزارکار داده‌اند وانسان باید قبل ازآن که پنج روزش بسرآید چیزی بسازد ــ چه‌بهتر که چیز مزبور پله‌ای باشد نه‌سنگ راهی .

ابرو باد ومه وخورشید وفلك درکارند تا تو نانی به‌کف آری وبه‌غفلت نخوری

۸۰ ــ ماهمگی فرزندان یك پدریم وهرچه زودتر ناسزاگویی به‌یکدیگررا ترك کنیم بهتر است .
۸۱ ــ بخشیدن بهتر از قرض دادن است چون که هزینه هردو یکسان است .
۸۲ ــ هیچ قدرتی درجهان عالی‌تر از حقیقت نیست .
۸۳ ــ مسافرت هزار کیلومتری هم بابرداشتن یك قدم شروع می‌شود .
۸٤ ــ من تصمیم گرفته‌ام وبراین تصمیم استوارم که همیشه چیزهای‌کوچك را بدست فراموشی بسپارم .
۸۵ ــ شناخت هشیارانه شکست اولین قدم در راه توفیق است .
۸٦ ــ بهتراز ده فرمان موسی هرگز نمی‌توان چیزی آورد ؛ مسأله اصلی زندگی اصلاح ده فرمان نیست بلکه تبعیت ازآن است .
۸۷ ــ به‌هیچ وظیفه‌ای به‌قدر وظیفه شادزیستن بی‌علاقگی نشان نمی‌دهیم .
۸۸ ــ بچه‌ها چه‌بزرگ وچه کوچك چه زیاد وچه‌کم ، اغلب دراثر شیطنت منزلی را ویران می‌کنند ولی هرگز آشیانه‌ای رابرهم نمی‌زنند .
۸۹ ــ چوب خدا صدا ندارد اگر بزند دوا ندارد
۹۰ ــ تجربه بهترین معلم است ولی حق‌التعلیم آن زیاد است .(٥)
۹۱ ــ الف ــ دیروز حکم چك‌باطله را دارد وفردا مثل سفتهٔ وعده‌دار است ولی امروز حکم نقدرا دارد وباید آن‌را باتدبیر خرج کرد .
ب ــ مافات مضی وماسیاتیك‌فعین قم‌فاغتنم الفرصت بین‌العدمین
ج ــ این نقد بگیر ودست‌ازآن نسیه‌بدار آواز دهل شنیدن‌ازدورخوش‌است
۹۲ ــ اگر انسان یك ذره ایمان داشته باشد همه چیز برایش میسر است .
۹۳ ــ الف ــ باتجدید افکار به‌زندگی خود رونق ببخش. ب ــ یامقلب ــ القلوب والابصار ، قلب‌قلبی باحسن‌الاحوال .

۹۴ ــ در زنجیرهٔ یك‌کلاغ وچهل کلاغ ، بهتر است انسان حلقهٔ مفقوده باشد .

۹۵ ــ آن‌چنان خودرا به‌گذشته مفروش که تتوانی آینده‌را ببینی ونیز آن‌چنان مسحور آینده‌مباش که از تجربه‌آموزی ازگذشته محروم شوی .

۹۶ ــ هرکسی بالاخره مرتکب اشتباهی می‌شود لکن انسان باارزش کسی است که از خطاهای گذشته عبرت می‌گیرد وشکست نمی‌خورد .

۳– عنوان کتاب ، فیلم و نمایشنامه [1]

درست است که عنوان کتاب ، فیلم ونمایشنامه باید هرچه بیشتر محتوای آن‌هارا دربرگیرد لکن ازآنجا که پای ملاحظات اقتصادی وذوق وسلیقه مردم درپخش وانتشار این‌گونه آثار بازمی‌شود ، لذا تنها نظر مترجم یانویسنده ملاك قرار نمی‌گیرد وسلیقه عامهٔ مردم ونظر ناشران یاتهیه‌کنندگان فیلم ونمایشنامه درنظر گرفته می‌شود وبه‌ویژه فرهنگ مردمی که ازآن آثار استفاده می‌کنند موردتوجه قرار می‌گیرد .

ذیلا به‌عناوین اصلی وبرگردان های فارسی تعدادی ازفیلم های خارجی‌که درایران به‌نمایش گذاشته شده است استناد می‌ورزیم :

عنوان منتخب فارسی	عنوان فیلم به‌زبان اصلی
خشونت یك عشق	I walk the line
شکار درشهر	Dirty Harry
تفاهم	The queen
مزدور	The company of killers
شاهدی درتاریکی	Blind terror
مافوق سرعت	On any Sunday
شعله‌های آتش	Burn!
زمانی که مردم ازته دل می‌خندیدند	Laughter of the 30's

[1]- همانجا ص ص ۳۲۰.

۴– ترجمه چند متن[۱]

متن شماره ۱ ــ ازانجیل متی

Matthew 5

(1) Seeing the crowds, he went upon the mountain, and when he sat down his disciples came to him. (2) And he opened his mouth and taught them, saying: (3) "Blessed are the poor in spirit, for theirs is the kingdom of heaven. (4) Blessed are those who mourn, for they shall be comforted. (5) Blessed are the meek, for they shall inherit the earth. (6) Blessed are those who hunger and thirst for righteousness, for they shall be satisfied. (7) Blessed are the merciful, for they shall obtain mercy. (8) Blessed are the pure in heart, for they shall see God. (9) Blessed are the peacemakers, for they shall be called sons of God. (10) Blessed are those who are persecuted for righteousness' sake, for

[۱] – همانجا ص ص ۳۵۴-۳۷۶.

theirs is the kingdom of heaven. (11) Blessed are you when men revile you and persecute you and utter all kinds of evil against you falsely on my account. (12) Rejoice and be glad, for your reward is great in heaven, for so men persecuted the prophets who were before you. (13) You are the salt of the earth; but if salt has lost its taste, how shall its saltness be restored? It is no longer good for anything except to be thrown out and trodden under foot by men. (14) You are the light of the world. A city set on a hill cannot be hid."

متن شمارهٔ ۲ ــ از هملت شکسپیر

To be, or not to be: that is the question:
Whether't is nobler in the mind to suffer
The slings and arrows of outrageous fortune,
Or to take arms against a sea of troubles,
And by opposing end them. To die, to sleep -
No more; and by a sleep to say we end
The heart-ache and the thousand natural shocks
That flesh is heir to, 't is a consommation
Devoutly to be wishd'd; to die; to sleep;
To sleep, perchance to dream; ay, there's the rub;
For in that sleep of death what dreams may come,
When we have shuffled off this mortal coil,
Must give us pause; there's the respect
That makes calamity of so long life:
For who would bear the whips and scorn of time,
The oppressor's wrong, the proud man's contumely,
The pangs of dispriz'd love, the law's delay,
The insolence of office, and the spurns
That patient merit of th' unworthy takes,
When he himself might his quietus make
With a bare bodkin? Who would fardels bear,
To grunt and sweat under a weary life,
But that the dread of something after death,
The undiscover'd country from whose bourn
No traveller returns, puzzles the will
And makes us rather bear those ills we have
Than fly to others that we know not of?
Thus conscience does make cowards of us all;
And thus the native hue of resolution
Is sicklied o'er with the pale cast of thought,
And enterprises of great pith and moment
With this regard their currents turn awry,
And lose the name of action.

Hamlet; Act III Scene I.

متن شمارهٔ ۳ ــ غزل شمارهٔ ۲۹ شکسپیر

When, in disgrace with fortune and men's eyes,
I all alone beweep my outcast state,
And trouble deaf heaven with my bootless cries
And look upon myself, and curse my fate,
Wishing me like to one more rich in hope,
Featured like him, like him with friends possessed,
Desiring this man's art and that man's scope,
With what I most enjoy contented least;
Yet in these thoughts myself almost despising,
Haply I think on thee—and then my state,
Like to the lark at break of day arising
From sullen earth, sings hymns at heaven's gate;
For thy sweet love remembered such wealth brings
That then I scorn to change my state with kings.

متن شمارهٔ ٤ ــ از اشعار الکساندر پوپ

Know then thself, presume not God to scan;
The proper study of mankind is Man.
Placed on this isthmus of a middle state,
A being darkly wise, and rudely great:
With too much knowledge for the sceptic side,
With too much weakness for the stoic's pride,
He hangs between; in doubt to act, or rest;
In doubt to deem himself a god, or beast;
In doubt his mind or body to prefer;
Born but to die, and reasoning but to err;
Alike in ignorance, his reason such,
Whether he thinks too little, or too much;
Chaos of thought and passion, all confused;
Still by himself abused, or disabused;
Created half to rise, and half to fall;
Great Lord of all things, yet a prey to all;
Sole judge of truth, in endless error hurl'd:
The glory, jest, and riddle of the world (Alexander Pope).

متن شمارهٔ ٥ ــ از کریستیناجرجیناروستی

When I am dead, my dearest,
      Sing no sad songs for me;
Plant thou no roses at my head,
      Nor shady cypress tree;
Be the green grass above me,

With showers and dewdrops wet;
And if thou wilt, remember,
And if thou wilt, forget.
* * * *
I shall not see the shadows,
I shall not feel the rain;
I shall not hear the nightingale
Sing on as if in pain:
And dreaming through the twilight
That doth not rise nor set,
Haply I may remember,
And haply may forget. (Christina Georgina Rossetti.)

متن شمارهٔ ٦ ــ از غراب ادگار آلن‌پو

Once upon a midnight dreary, while I pondered, weak and weary,
Over many a quaint and curious volume of forgotten lore—
While I nodded, nearly napping, suddenly there came a tapping,
As of some-one gently rapping, rapping at my chamber door.
" 'Tis some visitor," I muttered, "tapping at my chamber door—
"Only this and nothing more".
(Excerpt from "Raven" by Edgar Allan Poe.)

متن شمارهٔ ٧ ــ قطعه شعری از رابرت فراست

FIRE AND ICE

Some say the world will end in fire,
Some say in ice.
From what I've tasted of desire
I hold with those who favor fire.
But if it had to perish twice,
I think I know enough of hate
To say that for destruction ice
Is also great
And would suffice. (Robert Frost).

متن شمارهٔ ٨ ــ قطعه شعری از جان‌کیتس

The one remains, the many change and pass,
The lights of heaven forever shine, the earth's shadows fly.
Life like a dome of many coloured glass,
Taints the white radiance of eternity. (John Keats)

متن شمارهٔ ۹ ــ از سیمای شجاعان جان اف . کندی

It is when the politician loves neither the public good nor himself, or when his love for himself is limited and is satisfied by the trappings of office, that the public interest is badly served. And it is when his regard for himself is so high that his own self-respect demands he follow the path of courage and conscience that all benefit. It is then that his belief in the rightness of his own course enables him to say with John C. Calhoun:

"I never know what South Carolina thinks of a measure. I never consult her. I act to the best of my judgement and according to my conscience. If she approves, weil and good. If she does not and wishes anyone to take my place, I am ready to vacate. We are even."
(Excerpt from John F. Kennedy's profiles in courage).

متن شمارهٔ ۱۰ ــ از قرآن مجید

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم . الحمدلله رب‌العالمین . الرحمن‌الرحیم . مالك یوم‌الدین . ایاك نعبد و ایاك نستعین . اهدنا الصراط المستقیم . صراط‌اللذین انعمت علیهم . غیرالمغضوب علیهم . ولا الضالین .

متن شماره ۱۱ ــ از مثنوی مولوی

بشنو از نی چون حکایت می‌کند — از جدایی ها شکایت می‌کند
کز نیستان تا مرا ببریده‌اند — از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق — تا بگویم شرح درد اشتیاق
هرکسی کو دورماند از اصل‌خویش — باز جوید روزگار وصل خویش
من به هر جمعیتی نالان شدم — جفت بدحالان و خوشحالان شدم
هرکسی از ظن خود شد یار من — از درون من نجست اسرار من
سر من از نالهٔ من دور نیست — لیك چشم و گوش را آن نورنیست
تن زجان وجان‌زتن مستور نیست — لیك کس را دید جان دستور نیست
آتش است این‌بانگ‌نای و نیست‌باد — هرکس این آتش ندارد نیست باد
آتش عشق است کاندر نی فتاد — جوشش عشق است کاندر می فتاد
نی حریف هرکه از یاری برید — پرده هایش پرده های ما درید
همچو نی زهری و تریاقی که دید — همچو نی دمساز و مشتاقی که دید
نی حدیث راه پر خون می‌کند — قصه های عشق مجنون می‌کند

محرم این هوش جز بیهوش نیست مرزبانرا مشتری جز گوش نیست
در غم ما روز ها بیگاه شد روز ها با سوز ها همراه شد
روزها گر رفت گو رو باك نیست تو بمان ای آنكه چون توپاك نیست
هر كه جز ماهی ز آبش سیر شد هر كه بی‌روزی است روزش دیرشد
دربیابد حال پخته هیچ خام پس سخن كوتاه باید والسلام
بند بگسل باش و آزاد ای پسر چند باشی بند سیم وبند زر
گر بریزی بحر را در كوزه‌یی چند گنجد قسمت یك روزه‌یی
كوزهٔ چشم حریصان پر نشد تا صدف قانع نشد پر در نشد
هركه را جامه زعشقی چاك شد او ز حرص و عیب كلی پاك شد
شادباش ای عشق خوش سودای ما ای طبیب جمله علت های ما
ای دوای نخوت و ناموس ما ای تو افلاطون و جالینوس ما
جسم خاك از عشق بر افلاك شد كوه در رقص آمد و چالاك شد
عشق جان طور آمد عاشقا طور مست و خرموسی صعقا
با لب دمساز خود گر جفتمی همچو نی من گفتنی ها گفتمی
هركه او از همزبانی شد جدا بینوا شد گرچه دارد صد نوا
چونكه‌گل رفت وگلستان‌درگذشت نشنوی زان‌پس ز بلبل سرگذشت
جمله معشوق است و عاشق پرده‌یی زنده معشوق است وعاشق مرده‌یی
چون نباشد عشق را پروای او او چو مرغی ماند بی‌پروای او
من چگونه هوش دارم پیش و پس چو نباشد نور یارم پیش وپس
عشق خواهد كاین سخن بیرون بود آینه غماز نبود چون بود
آینه‌ات دانی چرا غماز نیست ز آنكه زنگار از رخش ممتاز نیست
آینه كز رنگ آلایش جداست پرشعاع نور خورشید خداست (۱)
این حقیقت را شنو از گوش دل تا برون آیی بكلی ز آب و گل

(۱) درترجمهٔ انگلیسی بیت شمارهٔ ۳۵ نیامده است .

متن شمارهٔ ۱۲ ــ از گلستان سعدی

از صحبت یاران دمشقم ملالتی پدید آمده سر در بیابان قدس نهادم و با حیوانات انس گرفتم تا وقتی که اسیر فرنگ شدم . درخندق طرابلس باجهودانم به‌کار گل بداشتند یکی‌از رؤسای حلب‌که سابقه‌ای میان ما بود گذرکرد و بشناخت و گفت : ای فلان این‌چه حالت است ؟ گفتم چه گویم .

همی گریختم ازمردمان به‌کوه‌وبه‌دشت   که از خدای نبودم به آدمی پرداخت
قیاس کن که چه حالم بود درین ساعت   کــه در طویلهٔ نامردمم بایــد ساخت
پای در زنجیــر پیش دوستان   به که بابیگانگان در بــوستان

برحالت من رحمت آورد و به ده دینار از قیدم خلاص کرد و با خود به‌حلب برد ودختری‌که داشت به نکاح‌من‌درآورد‌به‌کابین صد دینار . مدتی برآمد ، بدخوی ستیزه روی نافرمان بود ، زبان درازی کردن گرفت و عیش مرا منغص داشتن .

زن بد در سرای مرد نکــو   هم درین عالم است دوزخ او
زینهار از قــرین بد زنهار   و قنا ربنــا عــذاب‌النــار

باری زبان تعنت دراز کرده همی‌گفت تو آن نیستی‌که پدر من ترا از فرنگ باز خرید گفتم بلی من آنم که به ده دینار از قید فرنگم باز خرید و به صد دینار به دست تو گرفتار کرد .

شنیدم گوسپندی را بزرگی   رهانید از دهان ودست گرگی
شبانگه کارد بر حلقش بمالید   روان گوسپند از وی بنالید
که از چنگال گرگم در ربودی   چودیدم عاقبت‌گرگم تو‌بودی

متن شماره ۱۳ ــ از غزلیات حافظ

تا زمیخانه و می نام و نشان خواهد بود   سرما خاك ره پیر مغــان خواهد بود
حلقهٔ پیر مغان از ازلم در گوش است   برهمانیم که بودیم‌وهمان‌خواهدبود(۱)

***

هرگزم نقش تو از لوح دل و جان نرود   هرگز از یاد من آن سرو خرامان نرود
از دمــاغ من سرگشته خیال دهنت   به جفــای فلك و غصهٔ دوران نــرود

(۱) دربعضی نسخه‌ها : حلقهٔ پیرمغانم زازل درگوش است ، برهمانیم که بودیم و همان خواهد بود .

در ازل بست دلم با سر زلفت پیوند تا ابد سرنکشد وز سر پیمـان نرود
هرچه جزبار غمت بردل مسکین منست برود از دل من وز دل من آن نـرود
آن‌چنان مهرتوام دردل‌وجان‌جای گرفت که اگر سر برود از دل وازجان نرود

متن شمارهٔ ١٤ ــ ازرباعیات خیام

باتو به خرابات اگر گویـم راز به زانکـه به محراب کنم بی‌تو نیاز
ای اول و ای آخـر خلقان همه تو خواهی تو مرا بسوز وخواهی بنواز

متن شمارهٔ ١٥ ــ ازموش وگربهٔ عبیدزاکانی

گربه آن موش را بکشت و بخورد سوی مسجـد شدی خرامانـــا
دست و رو را بشست و مسح کشید ورد می‌خوانـد همچـو ملانـا
بار الهـا که توبـه کـردم مـن نـــدرم مـــوش را بدندانـا

موشکـی بود درپس منبـر زود برد این خبر بـه موشانا
مژدگانی کـه گربه تائب شد زاهـد و عابـد و مسلمانا

برگرفتند بهـر گربه ز مهـر هریکی تحفـه های الوانـا
آن یکی شیشهٔ شراب بـدست و آن دیگر بره هـای بریانا

نزد گربه شدند آن مـوشان با سلام و درود و احسانـا

متن شمارهٔ ١٦ ــ از چرند پرند دهخدا

بعد از چندین سال مسافرت هندوستان و دیدن ابدال و اوتاد و مهارت در کیمیا و لیمیا و سیمیا الحمدلله به تجربهٔ بزرگی نائل شدم ، و آن دوای ترك تریاك است . اگر این دوا را درهریك از ممالك خارجه کسی‌کشف میکرد ناچار صاحب امتیاز می‌شد ، انعامات می‌گرفت ، در همه روزنامه‌ها نامش به بزرگی درج می‌شد ، اما چکنم که در ایران قدردان نیست .

عادت طبیعت ثانوی است همین‌که کسی به‌کاری عادت کرد دیگر به این آسانی‌ها نمی‌تواند ترك کند ، علاج منحصر به فرد این‌است‌که به‌ترتیب مخصوصی به مرور زمان کم کند تا وقتی‌که بکلی از سرش بیفتد .

متن شمارهٔ ۱۷ ــ از ترانه های ملی ایران

عجب ماهی به‌سمت قبلـه دیـدم عجب مـه دختری در پلـه دیدم
به چشم دیـدم به دل آهی کشیدم سر هفته بـه دلـدارم رسیدم

متن شمارهٔ ۱۸ ــ شعر دماوند اثر ملك‌الشعراء بهار

ای دیو سپید پای در بنـد ای گنبد گیتی ای دماونـد
از سیم بسر یکی کلـه خود ز آهن بمیان ، یکـی کمربند
تـا وارهـی از دم ستوران وین مـردم نحس دیـو مانند
بـا پیر سپهـر بسته پیمـان با اختر سعـد کـرده پیوند

ترجمهٔ متن شمارهٔ ۱ ــ از انجیل متی

انجیل متی باب ه

(۱) وگروهی بسیار دیده برفرازکوه آمد ووقتی‌که او بنشست شاگردانش نزد او حاضر شدند . (۲) آنگاه دهان خودرا گشوده ایشان را تعلیم داد وگفت(۳) خوشا به‌حال مسکینان در روح زیرا ملکوت آسمان ازآن ایشان است . (٤) خوشا به‌حال ماتمیان زیرا ایشان تسلی خواهند یافت . (٥) خوشا به‌حال حلیمان زیرا ایشان وارث زمین خواهند شد . (٦) خوشا به‌حال گرسنگان و تشنگان عدالت زیرا ایشان سیر خواهند شد . (۷) خوشا به‌حال رحم‌کنندگان زیرا برایشان رحم کرده خواهد شد . (۸) خوشا به‌حال پاك دلان زیرا ایشان خدا را خواهند دید . (۹) خوشا به‌حال صلح‌کنندگان زیرا ایشان پسران خدا خوانده خواهند شد . (۱۰) خوشا به‌حال زحمت‌کشان برای عدالت زیرا ملکوت آسمان ازآن ایشان است . (۱۱) خوشحال باشید چون شما را فحش‌گویند و جفا رسانند و به‌خاطر من هر سخن بدی بر شما کاذبانه‌گویند . (۱۲) خوش باشید و شادی عظیم نمائید زیرا اجر شما درآسمان عظیم است زیراکه بهمین‌طور بر انبیای قبل از شما جفا میرساندند . (۱۳) شما نمك جهانید لیکن اگر نمك فاسد گردد به‌کدام چیز باز نمکین شود ، دیگر مصرفی ندارد جز آنکه بیرون افکنده پایمال مردم شود . (١٤) شما نور عالمید ، شهری که برکوهی بنا شود نتوان پنهان کرد .

ترجمهٔ ۱ متن شمارهٔ ۲ ـــ از هملت شکسپیر

هستی یا نیستی

هستی بهتر است یا نیستی و مرگ ؟ آیا بزرگواری روح دراین است‌که خودرا در برابر تیرهای عذاب انگیزی که از شست تقدیر رها میشود تسلیم کنیم ، یا در مقابل امواج بلایا و آزارها شمشیر کشیده و با همین ستیزه آنها را از میان برداریم ؟

مردن ، خفتنی‌که در پی‌آن بیداری نیست و باآن میتوان ازاین دردسرهای زندگی آسوده گشت و این همه آلام را که میراث گوشت و پوست آدمی ازطبیعت است برطرف کنیم نعمتی است‌که باید دل بدان بست و آرزومندش بود . آری ، مردن ، خفتن و دیده از دیدن مکاره بستن و شاید برؤیاهای دور و دراز سرگرم شدن موهبتی است ، اما سخن درآن رؤیاهاست . زیرا معلوم نیست درآن خواب مرگ و آنگاه که پیرایهٔ فناپذیر حیات را بدور می‌اندازیم چه رؤیاهایی بسراغ ما خواهند آمد . باید دراین مسئله اندیشه کرد تا معلوم شود آیا محنت زندگانی دراز بعذاب این خوابها می‌ارزد یا نه ؟ زیرا کیست که بتواند تازیانهٔ روزگار و ملامت زمانه را در مقابل تعدی و اعتساف ، یا نخوت و تکبر ، یا شکنجه‌هایی که دلبری به‌دلداده‌خویش وارد آورده وعشق‌وی رابدیده حقارت نگریسته‌است ، یاسهل‌انگاری های کسانی‌که مقام قضا داشته‌اند یا خود فروشی هایی‌که خداوندان مناصب‌کرده‌اند یا تحقیری‌که مردم بی‌هنر بهنرمندان روا داشته‌اند ، تحمل‌کند ؟ آری ، اگر کسی باین همه ناله و شکایت و این عرق‌ریزی و خستگی روزافزون که نامش زندگی است میسازد ، تنها از وحشت وقایع آن سوی زندگانی کشور نامعلوم آخرت است که از سرحد آن هیچ مسافری هرگز بدینسوی نیامده است . این است‌که اراده و فکر ما حیران مانده ناگزیر محن و آلامی را که با آنها دست به گریبانیم تحمل‌کرده حاضر نیستیم به پیشواز رنجها و آلام دیگری‌که بکیفیت آنها آگاه نیستیم بشتابیم.

پس وجدان همه را جبان و بزدل ساخته و رنگ تیرهٔ اندیشه و تفکر روشنی تصمیم را کدر و گرفته کرده است . کارهای بزرگ که در موقع خویش اهمیت و عظمتی بسیار دارند بواسطه همین اندیشه‌ها انجام نیافته واز میان رفته است .
(ترجمه صورتگر) .

ترجمهٔ ۲ متن شمارهٔ ۲ ــ از هملت شکسپیر

مردن یا زیستن

بودن ، یا نبودن : بحث دراینست : آیا عقل را شایسته‌تر اینکه مدام از منجنیق و تیر دوران جفا پیشه ستم بردن ، و یا برروی یك دریا مصائب تیغ آهختن ، واز راه خلاف ایام آنها را سرآوردن ؟ بمردن ، خواب رفتن ، بس ؛ و بتوانیم اگر گفتن که با یك خفتن تنها همهٔ آلام قلبی و هزاران لطمه و زجر طبیعی راکه جسم ما دچارش هست پایان می‌توان دادن ، چنین انجام را باید به اخلاص آرزوکردن . بمردن ؛ خواب رفتن ؛ خواب رفتن ! یحتمل هم خواب دیدن ! ها ، همین اشکال کار ماست ؛ زیرا ، اینکه درآن خواب مرگ و بعد از آن کز چنبر این گیر و دار بی بقا فارغ شویم آنگه چه رؤیاها پدید آید ، همین باید تأمل را برانگیزد : همین پروا بلایا را طویل‌العمر میسازد ؛ وگرنه ، کیست کوتن در دهد در طعن وطنزدهرو ، آزار ستمگر ، وهن اهل کبرو ، رنج خفت از معشوق و ، سرگرداندن قانون ، تجری های دیوانی و ، خواریها که دایم مستعدان صبور از هر فرومایه همی بینند ، اینها جمله در حالی‌که هرآنی به نوك دشنه‌ای عریان حساب خویش را صافی توان کردن ؟ کدامین کس بخواهد این همه بار گران بردن ، عرق ریزان و نالان زیر ثقل عمر سر کردن ، جز آن‌که خوف از چیزی پس‌از مرگ (آن زمین کشف ناکرده که هرگز هیچ سالك از کرانش برنمی‌گردد) همانا عزم را حیران و خاطر را مردد کرده ، ما را برمی‌انگیزدکه در هر آفت و شری که می‌بینیم تاب آورده ، بیهوده به دامان بلیاتی جز از این‌ها که واقف نیستیم از حال آنها خویشتن را در نیندازیم ؟ بدین آیین ، شعور و معرفت ما جمله را نامردمی‌سازد ، بدین‌سان ، پوشش اندیشه و سودا صفای صبغهٔ اصلی همت را به رو زردی مبدل سازد و نیات والا و گران سنگ از همین پروا زمجری منحرف گردیده از نام « عمل » محروم می‌مانند .

(ترجمه مینوی)

ترجمهٔ ۱ متن شمارهٔ ۳ ــ غزل شمارهٔ ۲۹ شکسپیر

بارها از ستمگری بخت و رسوایی میان مردمان در گوشهٔ تنهایی بربینوایی خود اشك می‌ریزم وگوش ناشنوای آسمان را با فریادهای بیهودهٔ خود می‌آزارم ــ و بر طالع خویش نفرین می‌فرستم که چرا مانند فلان نیستم که دلش امیدوارتر از

دل من است ــ و یا شکل و شمایلم مانند آن دیگری پسندیده نیست ــ و آرزو می‌کنم‌که مانند فلان مرد دیگر دوستان فراوان داشتم و صنعت و هنر این و دانش و قدرت آن از آن من بود ــ در چنین حالی به سختی از خود بیزار می‌شوم و به‌آنچه بیشتر دارم کمتر خرسند هستم ــ اما اگر بیاد تو بیفتم بیدرنگ روح من مانند آن چکاوك که سحرگاهان از زمین پرآشوب پرواز گرفته ، بر دروازهٔ بهشت تسبیح خوانی می‌کند شادمان می‌شود ــ واز یادآوری عشق تو چنان دولتی به من دست می‌دهد که درآن هنگام از عوض‌کردن مقام خود با پادشاهان ننگ دارم .
(ترجمهٔ فرزاد نقل از جمشیدی‌پور ١٣٤٤)

ترجمهٔ ٢ متن شمارهٔ ٣ ــ غزل شمارهٔ ٢٩ شکسپیر

آن گـاه کـه در میان مردم — رسوا شده اشك رنـج بارم
گـوش کـر آسمان خراشد — از هیبت نالـه هـای زارم
چون می‌نگرم به سرنـوشتم — صد لعن همی برآن سپـارم
در وادی محنت و غـم و درد — امیـد گریـزد از کنـارم
خواهم‌که به‌سان‌آن‌خوش‌اقبال — بودنـد تنی رفیق و یـارم
گه رشك بر اقتدار آن یـك — گـه غبطه چرا هنر نـدارم
هر آنچه بیایـدم کنـد شاد — روشن نکنـد فضای تـارم
در قعـر چنین تفکراتـــم — خود کوچك و بی ثمر شمارم
لیك ارتو به خاطرم بیایـی — با این همه غم دگر چه کارم ؟
مانند چکاوکـی سحر گـاه — از دامـن ملـك پـر غبارم
خیزم به فلك به‌آسمان هـا — خوش نغمهٔ عشق و مهر بارم
چون خاطـرهٔ عزیـز عشقت — دولت دهـد آن چنان به‌کارم
حتی ز کـلاه پادشاهـــان — بر تـارك خویش ننگ دارم
(ترجمهٔ مه‌زاد)

ترجمهٔ ١ متن شمارهٔ ٤ ــ از اشعار الکساندر پوپ

خودرا شناس و برآن مباش که خدا را مورد مداقه قرار دهی
چه ، بشریت را گر مطالعه‌ای شایسته است پیرامون خویش است ،
بشری که در حالت برزخ بین دو حالت متضاد قرار دارد و

باداشتن چراغ عقل در تاریکی است و با همهٔ عظمتش هنوز خام است ؛
بشری که دانشش بیش از حد تصور اصحاب شك است
و ضعیفتر از آن که غرور رواقی داشته باشد ،
دراین میان براین که باید عمل را برگزیند یا دست برروی دست همی گذارد ، به تردید است ،
به تردید است که خودرا خدایی شمارد یا حیوانی انگارد ،
به تردید است که جسم را بر روانش برتر دارد یا روان را برآن دیگر ،
تولدش برای مرگ و استدلالش برای خطا کردن است
و به همین سان خواه بسیار اندیش باشد یا کم اندیش
با داشتن چنین عقلی هم چنان در گمراهی خواهد ماند .
جهان در همی از اندیشه و شهوت است که به دست خویش تباهش ساخته یا هنوز آن را ضایع نکرده است .
نیمی از وجودش به بلندی و نیمی دیگر به پستی گرایش دارد ،
خداوندگار همه‌چیز و در عین حال بردهٔ جملهٔ آن‌ها ،
تنها قاضی حقیقت که در اقیانوس بیکران خطا دست و پا می‌زند ،
موجودی که خود شکوه ، ذوق و معمای آفرینش است . (ترجمهٔ مه‌زاد)

ترجمهٔ ۲ متن شمارهٔ ٤ ــ از اشعار الکساندر پوپ

گر ترا شوقی به علم و دانش است   این سخن بشنو که پندی دلکش‌است
خویش را بشناس و حق را واگذار   کادمی را غیر از این ناید بکار
برزخ جامع مقام آدم است   زانکه دائم با دو حالت همدم است
حالتی گرگی‌در آید در بشر   حالتی یوسف رخی همچون قمر
هم چراغ عقل پیش پای او   هم به تاریکی بود ماوای او
هم بزرگی از جبینش آشکار   هم که خامی در وجودش استوار
علم او از گفته شکاك بیش   زانکه آگاه است بر احوال خویش
آنچنان افتاده در ضعف و فتور   کز رواقی وز غرورش مانده دور
خود نداند تا که اندر روزگار   کار باید یا نباید کرد کار
گاه پنداری خدای عالم است   گاه از حیوان لایعلم کم است

تـن زده اندر زمین چنگـالها جـان گشاده سوی بـالا بالها
گـر ورا دانش و گـر نادانی است هم در آخر غرق سرگردانـی است
زادنش را نیست غایـت جـز فنـا حجتش را نیست مقصد جـز خطا
گـرچه در بحـر خطـا مستغرق‌است مـر حقیقت را زبـان مطلـق است
عقـل انـدر پاسخ ایـن چیستـان خود فرومانده‌است وگوید چیست‌آن ؟
اوست طنز خلقت و راز جهـان آفرینش را شکـوه جـاودان .

(ترجمهٔ الهی قمشه‌ای)

ترجمهٔ ۱ متن شمارهٔ ۵ ــ از کریستیناجرجیناروستی

جانان من ، آن هنگام که دیده از جهان فرو می‌بندم
نغمه های حزن‌انگیز برایم مخوان ،
گلهای سرخ بربالینم منشان ،
سایه سرو نیز برسرم میفکن ؛
بگذار آن سبزه های نمناك از
قطرات رگبار و ژاله ها
بالای سرم همی‌روید ؛
آنگاه اگر خواستی مرا بیادآر
یابه دست فراموشیم سپار .

* * *

کجا توانم دگربار سایه هارا ببینم
چه‌سان دیگر نوازشهای باران را به‌تن احساس خواهم کرد
دیگر آن نوای دردآگین مرغان شب راکجا خواهم شنید
وتنها در رویای این فضای سایه روشن
که طلوع و غروبی آنرا درپی نیست ،
شاید ترا بیاد آرم
یا بدست فراموشیت سپارم . (ترجمهٔ مه‌زاد)

ترجمه ۲ متن شمارهٔ ۵ ــ از کریستیناجرجیناروستی

ای یار من ای نگار جانــی چــون بگذرم از جهان فانی
زنهار که نغمه های غمگین در روز وداع مــن نخوانی
نه گل به مزار مــن گذاری نه سرو کنار مــن نشانـــی
بگذار که سبزه های مرطوب از شبنم پــاك آسمانـــی
اطراف مــزار مــن برویند با آنهمه لطــف و مهربانــی
یکسان بود اربه خاطــر آری یا آنکه ز خاطــرم برانـــی

***

در خاك سیه چــو آرمیدم احساس نمی‌کنم جهــان را
نه سایهٔ سرو و اشك بــاران نــه نالهٔ مرغ بوستــان را
در عالــم سایه روشن مرگ بینم رؤیـــای جـاودان را
آنجا کــه طلوع یا غروبــی نبود خــورشید آسمــان را
شاید که ترا به خاطــر آرم یــا محو کنم همــه جهان را
(ترجمهٔ الهی قمشه‌ای)

ترجمهٔ ۱ متن شمارهٔ ۶ ــ از غراب ادگار آلن‌پو

کلاغ

یکبار ، در نیمشبی ظلمانی و موحش ، هنگامی‌که خسته و ناتوان کتابی عجیب و مرموز را از اسرار یك علم فراموش شده میخواندم واز فرط خستگی چرت زنان سر خم کرده و نزدیك بخفتن بودم ، ناگهان صدایی شنیدم . مثل این بود که کسی آهسته انگشت بر در اطاق من می‌زد . زیر لب گفتم : لابد دیدار کننده‌ای بدر میکوبد . فقط همین است و چیزی بیش از این نیست .
(ترجمهٔ شفا نقل از حمیدی ۱۳۳۳) .

ترجمه ۲ متن شماره ٦ ــ ازغراب‌ادگارآلن‌پو

شبی در نیم‌شامی دهشت افزا
فکندم دیدگان خسته امــرا
بروی خاطراتــی نغز و زیبا
پراز افسانه های یادرفته
درآندم چونکه‌اندك می‌غنودم
بناگه ضربهٔ چنــدی شنودم
تو گفتی دربن هرتار وپودم
صدای ضربه‌هایش جاگرفته
بگفتم زیرلب: «شخصی رسیده
مرا در پشت‌در مأوا گرفته
فقط این‌باشد ونبود بجز این»
(ترجمهٔ انصاری)

ترجمهٔ متن شمارهٔ ۷ ــ قطعه شعری از رابرت فراست

دراین شعر رابرت فراست به دو فرضیه علمی جاری دربارهٔ پایان حیات در روی زمین اشاره می‌کند . بنا برفرضیه اول زمین در پایان جذب خورشید خواهد شد و به دریای آتش فرو خواهد رفت و بنا بر فرضیه دوم زمین بتدریج از خورشید دور می‌شود و در سرمای مطلق منجمد خواهد گردید .

این سخن را بشنو ای صاحب کمال ‌‌ تا حقیقت بــر تو بنمایــد جمــال
عالمی گفتا که در پایــان کــار ‌‌ آتش است این دار خاکــی را قرار
گفت آن دیگــر کــه اندر زمهریر ‌‌ افکنــد این ملــك را رب قدیر
من از آن آتش که اندر سینه‌هاست ‌‌ بینم آن قــول نخستین نیك‌راست
لیك اگر تقدیر بــر تکرار بــود ‌‌ بار دیگر مرگــی انــدر کار بود
من گمان دارم کــه در دل‌های ما ‌‌ سردی از بی مهری و جــور وجفا
آنچنان باشد کــه قــول دومین ‌‌ نیز صــدق آید تــرا ای نیك بین
(ترجمهٔ الهی قمشه‌ای)

ترجمه متن شماره ۸ ــ قطعه شعری ازجان‌کیتس

آن گوهر یگانه باقی است جاودانه وین جلوه های‌کثرت برخیزد ازمیانه
انوار آسمانها رخشان کند زمین را تاسایه های ظلمت بگریزد از زمانه
نور سپید هستی برگنبد جهان تافت صدرنگ شد پدیدارزان گوهریگانه
(ترجمهٔ الهی قمشه‌ای)

ترجمه شماره ۹ ــ از سیمای شجاعان جان اف . کندی

موقعی اعمال رجال به ضرر عام تمام می‌شود که آنها نه خودشان را دوست بدارند و نه مردم را . یا اینکه اگر هم به خودشان علاقمندند حبشان کوته‌نظرانه و محدود به حفظ صندلی و شغلشان باشد . در صورتی‌که اگر برای خود مقام اخلاقی عالی قائل باشند و واقعاً به فضایل خود احترام بگذارند آنوقت طبیعتاً راه شجاعت را پیش می‌گیرند و در راه مصالح عالی ملت و قعی به نامحبوبیت‌های موقتی نمی‌گذارند ، و این البته به سود جامعه است . در یك چنین مواردی است کـه شجاعانی نظیر جان س . کالهون می‌گویند :

«من نمیدانم عقیده مردم کارولینای جنوبی در فلان موضوع چیست ؟ ولی به هر حال من طبق قضاوت وجدانیم به خیر آنها عمل می‌کنم . اگر پسندیدند چه بهتر ، اگر نپسندیدند و خواستند کسی دیگر را به جای من بنشانند من فوراً جای خود را تفویض میکنم ، و به این طریق حسابمان تسویه می‌شود . »
(ترجمهٔ خواجه‌نوری)

ترجمهٔ ۱ متن شمارهٔ ۱۰ ــ ازقرآن‌مجید

IN THE NAME OF MOST MERCIFUL GOD

Praise be to God, the lord of all creatures; the king of the day of judgement. Thee do we worship, and of thee do we beg assistance. Direct us in the right way, in the way of those to whom thou hast been gracious; not of those against whom thou art incensed, nor of those who go astray. (Translated by: Sale)

ترجمهٔ ۲ متن شمارهٔ ۱۰ ــ ازقرآن‌مجید

In the name of Allah, the Beneficent, the Merciful.

1. Praise be to Allah, Lord of the Worlds,
2. The Beneficent, the Merciful.
3. Owner of the Day of judgment.
4. Thee (alone) we worship; Thee (alone) we ask for help.
5. Show us the straight path.
6. The path of those whom Thou hast favoured;
7. Not (the path) of those who earn
Thine anger nor of those who go astray.
(Translated by: Pickthall).

ترجمهٔ متن شمارهٔ ۱۱ ــ ازمثنوی مولوی

Listen to the reed how it tells a tale, complaining of separations—

Saying, "Ever since I was parted from the reed-bed, my lament, hath caused man and woman to moan.

I want a bosom torn by severance, that I may unfold (to such a one) the pain of love-desire.

Every one who is left far from his source wishes back the time when he was united with it.

In every company I uttered my wailful notes, I consorted with the unhappy and with them that rejoice.

Every one became my friend from his own opinion; none sought out my secrets from within me.

My secret is not far from my plaint, but ear and eye lack the light (whereby it should be apprehended).

Body is not veiled from soul, nor soul from body, yet none is permitted to see the soul.

This noise of the reed is fire, it is not wind: whoso hath not this fire, may he be naught!

'Tis the fire of Love that is in the reed, 'tis the fervour of Love that is in the wine.

The reed is the comrade of every one who has been parted from a friend: its strains pierced our hearts.

Who ever saw a poison and antidote like the reed? Who ever saw a sympathiser and a longing lover like the reed?

The reed tells of the Way full of blood and recounts stories of the passion of Majnún.

Only to the senseless is this sense confided: the tongue hath no customer save the ear.

In our woe the days (of life) have become untimely: our days travel hand in hand with burning griefs.

If our days are gone, let them go!—'tis no matter. Do Thou remain, for none is holy as Thou art!

Whoever is not a fish becomes sated with His water; whoever is without daily bread finds the day long.

None that is raw understands the state of the ripe: therefore my words must be brief. Farewell!

O son, burst thy chains and be free! How long wilt thou be a bondsman to silver and gold?

If thou pour the sea into a pitcher, how much will it hold? One day's store.

The pitcher, the eye of the covetous, never becomes full: the oyster-shell is not filled with pearls until it is contented.

He (alone) whose garment is sent by a (mighty) love is purged of covetousness and all defect.

Hail, O Love that bringest us good gain—thou that art the physician of all our ills,

The remedy of our pride and vainglory, our Plato and our Galen!

Through Love the earthly body soared to the skies: the mountain began to dance and became nimble.

Love inspired Mount Sinai, O lover, (so that) Sinai (was made) drunken and Moses fell in a swoon.

Were I joined to the lip of one in accord with me, I too, like the reed, would tell all that may be told;

(But) whoever is parted from one who speaks his language becomes dumb, though he have a hundred songs.

When the rose is gone and the garden faded, thou wilt hear no more the nightingale's story.

The Beloved is all and the lover (but) a veil; the Beloved is living and the lover a dead thing.

When Love hath no care for him, he is left as a bird without wings. Alas for him then!

How should I have consciousness (of aught) before or behind when the light of my Beloved is not before me and behind?

Love wills that this Word should be shown forth: if the mirror does not reflect, how is that?

Dost thou know why the mirror (of thy soul) reflects nothing? Because the rust is not cleared from its face.

O my friends, hearken to this tale: in truth it is the very marrow of our inward state (Translated by: Nicholson).

ترجمهٔ متن شمارهٔ ۱۲ ــ از گلستان سعدی

Having become tired of my friends in Damascus, I went into the desert of Jerusalem and associated with animals, till the time when I became a prisoner of the Franks, who put me to work with infidels in digging the earth of a moat in Tarapolis, when one of the chiefs of Aleppo, with whom I had formerly been acquainted, recognized me, and said: "What state is this?" I recited:

"I fled from men to mountain and desert,
Wishing to attend upon no one but God;
Imagine what my state at present is,
When I must be satisfied in a stable of wretches."

The feet in chains with friends is better than to be with strangers in a garden.

He took pity on my state and ransomed me for ten dinars from the captivity of the Franks, taking me to Aleppo, where he had a daughter, and married me to her, with a dowry of one hundred dinars. After some time had elapsed, she turned out to be ill-humoured, quarrelsome, disobedient, abusive in her tongue, and embittering my life. A bad wife in a good man's house is his hell in this world already. Alas for a bad consort, alas! Preserve us, O Lord, from the punishment of fire. Once she lengthened her tongue of reproach, and said: "Art thou not the man whom my father purchased from the Franks for ten dinars?"

I replied: "Yes, he bought me for ten dinars, and sold me into thy hands for one hundred dinars."

I heard that a sheep had by a great man been rescued from the jaws and paws of a wolf; in the evening he stroked her throat with a knife, whereon the soul of the sheep complained thus: "Thou hast snatched me away from the claws of a wolf, but at last I see thou art thyself a wolf." (Translated by Burton).

ترجمهٔ متن شمارهٔ ۱۳ ــ از غزلیات حافظ

As long as the name and the sign of the tavern
and the wine remain
Our head shall be the dust of the path of
the "Wise Magi".
The ring of the "Wise Magi" has been in my ear
since pre-eternity;
We continue to be what we were, and we will
continue to be so in the future.

(Translated by: Nasr)

* * * *

Thy form shall never leave the tablet of my
heart and soul;
That strutting cyprus tree shall never leave my
memory.
The thought of thy lips, from the brain of one
bewildered like myself

(۱) با ترجمهٔ E. B. Eastwick مقایسه کنید (جمشیدی‌پور ۱۳٤٤) .

Shall never leave, whatever be the oppression of
heaven or grief of the age.
My heart became bound to the lock of thy hair
from pre-eternity;
It will never rebel even until post-eternity;
it shall never break its pact
Whatever lies upon my heart, save the weight
of thy sorrow,
Shall pass away, but thy sorrow shall not
leave my heart.
Thy love hath become planted in my heart
and soul in such a way
That were my head to disappear, thy love
would still remain. (Translated by: Nasr)

ترجمهٔ متن شمارهٔ ۱۴ ــ ازرباعیات خیام (فیتز جرالد ۱۳۳۵)

ترجمه فیتزجرالد

And this I know: whether the one True Light,
Kindle to Love, or Wrath consume me quite,
One Glimpse of It within the Tavern caught
Better than in the Temple lost outright.

ترجمه وینفیلد

In tavern better far commune with Thee,
Than pray in mosques and fail thy face to see!
O first and last of all Thy creatures Thou;
'Tis Thine to burn, and Thine to cherish me!

ترجمه رادول

In some low inn I'd rather seek Thy face
Than pray without Thee toward the Niche's Place.
O First and Last of all! As Thou dost will,
Burn me in Hell—or save me by Thy grace!

ترجمه آربری

Better at Tavern, and with wine,
To lay Thee all my Secrets bare,
Than to intone the parrot prayer
And Thou not with me, in the Shrine.
Thy Name is last and first to tell;
Whatever is, save Thee, is nil;
Then cherish me, If so Thy will
Be done— or burn my Soul in hell.

ترجمهٔ یوستین مك‌كارتی به نثر

I would rather in the tavern with Thee pour out all the thoughts of my heart, than without Thee go and make my prayer unto Heaven. This truly, O creator of all things present and to come, is my religion; whether Thou castest me into the flames, or makest me glad with the light of Thy countenance.

ترجمه ادوارد آلن «مترجم رباعیات باباطاهر»

If I tell Thee my Secret thoughts in a tavern, it is better
than if I make my devotions before the Mihrab without Thee.
O Thou, the first and last of all created beings,
Burn me and Thou wilt, or cherish me and Thou wilt.

ترجمهٔ متن شمارهٔ ۱۵ ــ ازموش و گربهٔ عبید زاکانی

With that the cat killed and ate the mouse and then padded delicately off to the mosque, washed his hands and face, wiped them carefully and recited a rosary like any Mullah: "Creator God, behold, I have now repented: henceforth my teeth shall not rend another mouse."

A little mouse hiding behind pulpit
scurried out to tell the news to all the Mice:
"Great tidings! The Cat has turned a penitent
a true worshipper, a godly Mussulman!

And out of the love they lore for the Cat
each carried a cargo of assorted presents
one in his hand a flask of wine,
another a dish of roasted lamb.

So unto the Cat those mice proceeded
uttering salaams and paeans of praise. (Translated by: Arberry)

ترجمهٔ متن شمارهٔ ۱٦ ــ از چرندپرند دهخدا

A cure for opium-eating

"After several years travelling in India, seeing the invisible saints,(1) and acquiring skill in Alchemy, Talismans and Necromancy, thank God, I have succeeded in a great experiment; no less than a method for curing the opium-habit! If any one in any foreign country had made such a

(1) The Abdal ("Substitutes") and Awtad ("Pegs") are two classes of the Rijalu'l-Ghayb, or "Men of the Unseen World," who play an important part in the cosmogony of the Mystics.

discovery, he would certainly have received decorations and rich rewards, and his name would have been mentioned with honour in all the newspapers.

But what can one do, since in Persia no one recognizes merit?

"Custom is a second nature, and as soon as one becomes habituated to any act, one cannot easily abandon it. The only curative method is to reduce it gradually by some special procedure, until it is entirely forgotten.
(Transled by: Edward G. Brown)

ترجمه متن شمارهٔ ۱۷ ــ از ترانه های ملی ایران

In Mecca's direction my moon I met,
I saw the moon on the stairways, I bet.
When I met my sweetheart, I heaved a sigh,
By week-end I had her my heart was high.
(Translated by: Aryanpoor Kashani)

ترجمه متن شمارهٔ ۱۸ ــ شعر دماوند اثر ملك‌الشعراء بهار

O, heaven's dome. O, Demavend.
Thou white demon, enchained in Alvand.
Having hidden your head under white cap,
And belted yourself with an iron strap.

* * * *

To relieve yourself from the tyranny of man,
And to avoid his most dangerous plan.
With the firmament lion alliance you made,
And to the heavenly stars homage you paid.
(Translated by: Aryanpoor Kashani)

پایان

Էդիկ Բաղդասարյան
(Էդ․ Գերմանիկ)

Ակնարկ Թարգմանության հիմունքների
(Պարսկերեն)

Some Notes on Translation Technics
(in Persian)

By:

Edic Baghdasarian

(Ed. Germanic)

ISBN : 978-1-927860-24-3

WWW.Edic-Baghdasarian.com

Toronto-2014-**Տորոնտո**